

## تمدن و تاریخچه‌ی تمدن ستیزی در ایران

### فرشید فریدونی

فروپاشی کشورهای "سوسیالیستی" مسبب یک بحران پارادایم سیاسی - تحلیلی برای درک سازمان جهانی و روند مناسبات بین‌المللی شد. برخی از نظریه‌پردازان بورژوازی - غافل از حماقت خود - مدعی شدند که تاریخ به پایان مثبتی رسیده است و پایان دوران ایدئولوژی‌ها را اعلام کردند. با تمسخر مدعی شدند، حال که تشکیل "امپراتوری ایزدی" روی زمین دیگر ممکن نیست، اما در مقابل کمونسیم بدیلی مشخص یعنی اقتصاد سرمایه‌داری و سیاست دولت قانونمند بورژوازی به عنوان فرم مناسب دموکراسی لیبرال تثبیت شده است.<sup>۱</sup> برخی دیگر بعد از بررسی انتقادی از چشم‌اندازهای ناگوار سرمایه‌داری خواهان متمدن ساختن آن شدند و راه حل ممکنه را در سازماندهی نهادهای جهانی جستجو کردند که معتمد و متعهد به کشورهای عقب‌مانده سیاست توسعه‌ی آن‌ها را برنامه‌ریزی و متحقق کنند.<sup>۲</sup>

برخی نظریه‌پردازان بورژوازی اما - آگاه از ضرورت دشمن خارجی برای تضمین تداوم نظم سرمایه‌داری جهانی و هویت یابی شهروندان برای تثبیت سیاست داخلی - به دشمن تراشی روی آوردند و از مقوله‌ی تمدن برای طراحی یک استراتژی نو سؤاستفاده کردند. ساموئل هانتینگتون در رأس این دیدگاه، تمدن‌ها را از نظر جغرافیایی تقسیم کرد و "نبرد تمدن‌ها" را به عنوان مسئله‌ی آتی روابط بین‌المللی به بحث گذاشت.<sup>۳</sup> در همین دوران رئیس‌جمهور ایران اسلامی سید محمد خاتمی پرچمدار تمدن ایرانی شد. او با طرح "گفتگوی تمدن‌ها" نهادهای جهانی را مبهوت و با "جامعه‌ی مدنی" اپوزیسیون متوهم جمهوری اسلامی را حیران‌تر از گذشته کرد.

ناگفته نماند که پروژه‌ی "تحقق و گسترش تمدن" به کشورهای عقب افتاده تا اوایل قرن گذشته بهانه‌ای برای پیشبرد سیاست کلونیالیسم بود. برخی نظریه‌پردازان حقوق بین‌المللی حتا تا سال ۱۹۲۴ ایران را کشوری متمدن نمی‌دانستند<sup>۴</sup> و محمد رضا شاه نیز برنامه‌ی توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی را برای "پیش برد ایران به سوی دروازه‌های تمدن" متحقق می‌کرد.

این پرسش ضروری است که اصولاً تمدن چیست و چرا همه مدعی آن می‌شوند، بدون آن که مضمون آنرا روشن کنند؟ بدیهی است که بررسی استراتژیک "برخورد و یا گفتگوی تمدن‌ها" هدف این نوشته نیست زیرا این کار از یک سو، در کتاب "هانتینگتون و منتقدانش" انجام شده است<sup>۵</sup> و از سوی دیگر، برای درک مقوله‌ی تمدن سازنده نیست و بحث را

<sup>۱</sup> Vgl. Fukuyama, Francis (۱۹۹۲): Das Ende der Geschichte, Berlin und

مقایسه، فوکویاما، فرانسیس - گفتگو (۱۳۸۱): پایان تاریخ - پرده‌ی دوم، مترجم فرامرز رستمی، در اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۱۷۵ و ۱۷۶، ص ۴۰ ادامه و

Vgl. Anderson, Perry (۱۹۹۳): Zum Ende der Geschichte, Berlin, S. ۱۱ff., ۹۶ff.

<sup>۲</sup> Vgl. Menzel, Ulrich (۱۹۹۱): Jenseits des Ost-West-Konflikts - Heit die neue Trilaterale USA-Japan-Deutschland?, in PROKLA Nr. ۸۴ S. ۴۰ ff., Münster.

<sup>۳</sup> Vgl. Huntington, Samuel (۱۹۹۶): Der Kampf der Kulturen, München/Wien.

<sup>۴</sup> Vgl. Rigaux, Francois (۱۹۹۱): Reflexion über eine neue Weltordnung, in PROKLA Nr. ۸۴, S. ۳۸۴ff., Münster, S. ۳۸۸

<sup>۵</sup> مقایسه، امیری، مجتبی (مترجم و ویراستار) (۱۳۷۴): هانتینگتون و منتقدانش، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران

به همان ناکجاآبادی می‌کشاند که مورد نظر هاتینگتون و خاتمی است.<sup>۶</sup> به بیان دیگر شناخت روند تمدن و شناسایی تمدن ستیزان در ایران انگیزه‌ی این نوشته است.

نوربرت الیاس بنیان‌گذار ساختمان تئوری تمدن است. او برای تشریح روند تمدن، تحولات نهادهای اجتماعی (جهان بیرونی) و تغییر سازمان شخصی یا روحیه‌ی انسان (جهان درونی) را مورد بررسی قرار می‌دهد. از دید او تمدن نه تولید منطقی انسان و نه نتیجه‌ی یک برنامه‌ریزی درازمدت است، زیرا این پروژه قرن‌ها به طول انجامیده و از قشری به قشر دیگر و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است.<sup>۷</sup> روند تمدن به شیوه‌ی کورکورانه و ناخودآگاه از وابستگی‌های همه جانبه‌ی اجتماعی استنتاج می‌شود و همواره به خاطر دینامیسم تحولات اجتماعی به صورت روند باقی می‌ماند و هیچ‌گاه به یک وضعیت ختم نمی‌شود. به بیان دیگر تمدن نه پدیده‌ی منطقی است و نه غیر منطقی. البته این موضوع به این معنی نیست که تمدن سازمان بخصوصی ندارد و یا این‌که انسان نمی‌تواند از این روند یک پدیده‌ی عملی و خردمندانه برای نیازهای اجتماعی ایجاد کند. در روند تمدن و با در نظر داشتن مکانیزم کورکورانه‌ی وابستگی‌های اجتماعی، همواره حوزه‌هایی برای سازمان‌یابی نوین روابط روحی - کرداری ایجاد می‌شوند. به این ترتیب نه تنها هدایت و دخالت در روند تمدن با طراحی قوانین میسر خواهد شد بلکه انتقال آن از قشری به قشر دیگر و از نسلی به نسل دیگر نیز تضمین می‌شود.<sup>۸</sup>

طبق بررسی الیاس برای درک روند تمدن باید تاریخ، ایده‌ها و شیوه‌ی تفکر انسانی تحلیل شوند. یعنی تغییرات روابط اجتماعی، سازمان کرداری و منابع روحی انسان در کل مورد تحلیل قرار گیرند.<sup>۹</sup> پروژه‌ی تحقیقی الیاس بسیار برجسته است زیرا او نه روند تمدن را ارزشمند بررسی می‌کند و نه آن را مختص به جوامع اروپایی می‌داند. مورد اساسی بررسی او کنترل احساسات و غرائز انسانی از یک سو و خردگرا یا عقلانی شدن جامعه از سوی دیگر است. به بیان دیگر تحلیل او مستدل به تحولات "جهان درونی" انسان و "جهان بیرونی" است. تحولات "جهان درونی" انسان نتیجه‌ی آغاز روند تمدن است. انسان همواره اعمال و کردار حیوانی را به عقب می‌راند و آن‌ها را به سلطه‌ی عقل در می‌آورد. کنترل غرائز انسانی و تعویض روابط اجتماعی نتیجه‌ی وابستگی تنگاتنگ و همه جانبه‌ی انسان‌ها است که همواره در روند تمدن پسندیده‌تر و تثبیت‌تر می‌شوند.<sup>۱۰</sup>

آغاز این تحولات از قرن هفت میلادی به بعد در جوامع اعیان و طبقه‌ی فئودال اروپا قابل ملاحظه است. برای نمونه قطعه قطعه کردن گوشت حیوانات از سر سفره به آشپزخانه منتقل می‌شود. اعمال احساسی و غرائز حیوانی با خجالت محدود می‌شوند.<sup>۱۱</sup> به این شیوه مواردی چون مدفوع و ارضای نیازهای جنسی از اماکن عمومی طرد و به محیط‌های

<sup>۶</sup> مقایسه، پهلوان، چنگیز (۱۳۸۰): تمدن، اسن (آلمان)

<sup>۷</sup> Vgl. Elias, Norbert (۱۹۹۰): Über den Prozess der Zivilisation - Wandlungen der Gesellschaft - Entwurf zu einer Theorie der Zivilisation, Bd. II, ۱۵. Auflage, ۱. Auflage ۱۹۷۶, Frankfurt/Main, S. ۳۱۲

<sup>۸</sup> Vgl. ebd., S. ۳۱۲, ۳۱۶

<sup>۹</sup> Vgl. ebd., S. ۳۸۹

<sup>۱۰</sup> Vgl. ebd., S. ۶۸, ۱۱۹, ۳۱۵

<sup>۱۱</sup> Vgl. Elias, Norbert (۱۹۹۰): Über den Prozess der Zivilisation - Wandlungen des Verhaltens in den weltlichen Oberschichten des Abendlandes, Bd. I, ۱۵. Auflage, ۱. Auflage ۱۹۷۶, Frankfurt/Main, S. ۱۶۳

کاملاً خصوصی چون توالیت و اطاق خواب منتقل می‌شوند. بروز ناگهانی احساسات و طرح نامناسب علائق انسانی به کنترل عقل در می‌آیند و همواره محدودتر، مستحکم‌تر و توسط ارزش‌های پذیرفته شده‌ی اجتماعی یک‌نواخت‌تر می‌شوند.<sup>۱۲</sup> هراس از انزوا و کاهش ارج در جامعه قوی‌ترین محرک‌هایی هستند که اجبارهای اخلاقی - اجتماعی را به اجبارهای فردی تبدیل می‌کنند.<sup>۱۳</sup>

تحولات "جهان درونی" انسان منجر به مناسبات و روابطی می‌شوند که جامعه‌ی برجسته‌ی دربار را در قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی منحصر می‌کند. در این راستا شاه نقشی اساسی دارد. او برای تثبیت روند تمدن از یک سو، قشر اعیان را از نظر اخلاقی زیر فشار قرار می‌دهد و از سوی دیگر، منافع مادی - اجتماعی آن‌ها را تضمین می‌کند. شاه به این شیوه قشر اعیان و طبقه‌ی فئودال را منضبط کرده و ارتقاء اخلاقی آن‌ها منجر به تثبیت جایگاه اجتماعی‌شان می‌شود. با تحقق و تحکیم این سیاست مزدوران جنگی به مرور زمان مبدل به شوالیه‌های درباری می‌شوند.<sup>۱۴</sup> همچنین ملکه در این راستا نقشی مهم ایفا می‌کند. در حضور او همه موظف به کنترل احساسات و کرداری شایسته‌ی دربار هستند. تحولات "جهان درونی" به دلیل وابستگی‌های تنگاتنگ اجتماعی در طبقه‌ی حاکم ایجاد می‌شود و پیوسته به افشار و طبقات دیگر انتقال می‌یابد. ایجاد واژه‌های ارزشمند برای ارزیابی روابط اجتماعی چون "اخلاق شاهانه" یا "روابط درباری" انعکاس و نتیجه‌ی عمومیت روابط طبقه‌ی حاکم در زبان روزمره است.

الیاس برای تشریح روند تمدن و عمومیت روابط اجتماعی - درباری به کتاب آموزشی - اخلاقی اراسموس فون روتردام رجوع می‌کند. این کتاب در یک دوران بحرانی - گذاری از قرون وسطا به عصر نو برای تربیت یک پسر بچه‌ی درباری تدوین شده است. در واقع در دورانی که طبقه‌ی حاکم یعنی افشار اعیان، طبقه‌ی فئودال و مزدوران جنگی در رکود بودند و رژیم مطلق‌گرا در اروپا فرم می‌گرفت. این پدیده‌ی بخصوص، به نمایندگان و نظریه‌پردازان قشر بورژوازی، روشنفکران و انسان‌گرایان امکان ارتقاء فرهنگی - اجتماعی می‌داد. به بیان دیگر کتاب اراسموس فون روتردام مخاطبین بخصوصی داشت. این کتاب نه تنها به زبان‌های متفاوت اروپایی ترجمه و بارها تجدید چاپ شد بلکه در مدارس برای تعلیم روابط اخلاقی - اجتماعی تدریس می‌شد.<sup>۱۵</sup>

ارزش‌های مقبول اجتماعی از شیوه‌ی تغذیه گرفته تا انتخاب لباس در مجالس عمومی مضمون این کتاب هستند. الیاس در یک بررسی تاریخی از کتاب‌های آموزشی - اخلاقی که بعدها منتشر می‌شوند نتیجه می‌گیرد که درجه‌ی کنترل احساسات و غرائز انسانی به مرور زمان شدت می‌گیرند و درجه‌ی خجالت همواره تشدید می‌شود. انضباط رفتاری - کرداری انسان به مرور زمان جنبه‌ی اخلاقی - اجتماعی می‌گیرد. به این شیوه سازمان "جهان درونی" انسان دستخوش تحولاتی شگرف می‌شود که خود را در زبان روزمره منعکس می‌کند.<sup>۱۶</sup>

<sup>۱۲</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۳۱۲

<sup>۱۳</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۳۳۴

<sup>۱۴</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۳۶۷f.

<sup>۱۵</sup> Vgl. ebd., Bd. I., S. ۹۴f.

<sup>۱۶</sup> Vgl. ebd., Bd. I., S. ۴۸

تحولات "جهان درونی" انسان اما از تحولات "جهان بیرونی" مجزا نیستند. این دو پیوسته در کشاکش و مکمل همدیگراند. الیاس برای بررسی "جهان بیرونی" از یک سو تحولات نهادهای اجتماعی، افزایش تعدد، پیچیدگی، تنوع و مقبولیت آن‌ها را در نظر دارد و از سوی دیگر وظایف دولت را در روند تمدن تحلیل می‌کند.<sup>۱۷</sup>

زمینه‌ی مادی روند تمدن در اروپا اقتصاد مرکانتیل (کشاورزی و سرمایه‌داری تجاری روابط غالب اقتصادی هستند) است. طرح زیربنای اقتصادی، وابسته به یک برداشت درست الیاس از جامعه‌شناسی است زیرا حکام و فرمان‌روایان آنقدر مقتدر نیستند که بدون در نظر داشتن قوانین اقتصادی و نیازهای اجتماعی به آن شیوه جامعه را اداره کنند که می‌خواهند. اعمال سیاست غیر منطقی خود به خود با موانع اجتماعی و مقاومت مردمی مواجه خواهد شد. به همین دلایل سازمان یک بوروکراسی آگاه و خردگرا برای تنظیم، تحکیم و هدایت روند تمدن ضروری است. با در نظر گرفتن قوانین اقتصادی و نیازهای اجتماعی روند تمدن تحت نظر حکومت قرار می‌گیرد.<sup>۱۸</sup> تثبیت قدرت مرکزی با کنترل علائق احساسی و غرائز انسانی همگام است و به این ترتیب، تحولات "جهان بیرونی" با "جهان درونی" انسان همواره پیوسته می‌مانند.<sup>۱۹</sup>

تثبیت قدرت مرکزی نتیجه‌ی کشاکش و رقابت میان کلیسا، قشر اعیان و طبقه‌ی فئودال برای کسب ثروت اجتماعی است که از قرن ۱۲ میلادی به بعد آغاز شد.<sup>۲۰</sup> اما نقش اساسی حکومت مرکزی برای هدایت روند تمدن در دوران رنسانس ایفا می‌شود. در این دوره، میان جناح‌های متفاوت طبقه‌ی حاکم توازن قوا ایجاد شده و دربار قرارگاه آرامش است. تقسیم قدرت میان اعضای دربار و ارکان سیاسی از یک سو و غیر متمرکز کردن قدرت نظامی از سوی دیگر سبب تحکیم دولت مرکزی می‌شود. این پدیده در مناطق پروتستان به وسیله‌ی دانشگاه‌ها و مدارس نهادینه، و با ایجاد افشار جدید چون کارمندان دولتی و طبقه‌ی متوسط و مرفه تثبیت می‌شود. در حالی که افشار جدید پروتستان برای ترویج روابط متمدن اخلاقی - اجتماعی نقش اساسی را ایفا می‌کنند، در جوامع کاتولیک درباریان و کلیسا مانند گذشته نقش مهم‌تری را نسبت به دانشگاه‌ها و مدارس به عهده دارند.<sup>۲۱</sup>

سازمان و تحکیم دولت مرکزی به عهده‌ی شاه است. او سران عشایر را یکی بعد از دیگری از میان می‌برد و افراد مورد اعتماد خود را جایگزین آن‌ها می‌کند. دیپلماسی و مودبانه‌گری در دربار به مرور زمان بر سیاست جنگ‌آوری و ستیزه‌جویی پیروز می‌شوند. به این شیوه نقطه‌ی گریز از مرکز دولت مبدل به نقطه‌ی ثقل و تمرکز می‌شود و تثبیت قدرت مرکزی را تضمین می‌کند. مالکیت غیر متمرکز زمین در نظام فئودالی و قدرت متمرکز دولتی مکمل همدیگراند. با نهادینه شدن و ارتقاء اجتماعی طبقه‌ی متوسط شهری محور قدرت سیاسی - اجتماعی نیز از دربار به جوامع ملی -

<sup>۱۷</sup> Vgl. ebd., Bd. I., S. VIII

<sup>۱۸</sup> Vgl. ebd., Bd. I., S. ۵۵

<sup>۱۹</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۳

<sup>۲۰</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۱

<sup>۲۱</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۳

شهروندی منتقل می‌شود. تضعیف جوامع درباری - اریستوکراتی ملت را قادر می‌کند که به عنوان محور قدرت مرکزی شکل بگیرد.<sup>۲۲</sup>

قدرت مرکزی تضمین امنیت مالی و جانی شهروندان را به عهده می‌گیرد و جامعه‌ی صلح‌آمیز و متمدن را سازمان می‌دهد. اجبار به صورت تنبیه بدنی فرم بخصوص خود را عوض می‌کند، در حالی که اجبار اقتصادی همچنان بین مالک و برده و یا نیمه برده باقی می‌ماند. به این شیوه زور و تنبیه بدنی دیگر بستگی به احساسات انسانی و یا غرائز شخصی ندارند بلکه فقط با نقض معیارهای تدوین شده‌ی دولتی اعمال می‌شوند. در اجتماع صلح‌آمیز کردار روزمره‌ی شهروندان بهبود می‌یابد، زیرا در حالی که خطر بروز ناگهانی اعمال زور شخصی در زندگی روزمره‌ی شهروندان محدود می‌شود امکان اعمال زور قابل محاسبه‌ی دولتی، انسان‌ها را منضبط می‌کند. از این رو الیاس نتیجه می‌گیرد که هر چه قدرت مرکزی مستحکم‌تر باشد به همان اندازه کنترل علائق احساسی و غرائز انسانی قوی‌تر است و زنجیر روابط اجتماعی برای جذب افراد طولی‌تر و وابستگی روزمره‌ی انسان‌ها عملاً شدیدتر می‌شوند. انسان با کسب امنیت اجتماعی نه تنها در مقابل حملات ناگهانی و آسیب‌های غیر منتظره مصون می‌شود بلکه رفتار غیر قابل محاسبه و علائق احساسی خود را نیز کنترل می‌کند.<sup>۲۳</sup>

در نتیجه تثبیت قدرت مرکزی منجر به تضمین امنیت شغلی و مالکیت می‌شود. خطر در جوامع صلح‌آمیز به مرور زمان قابل محاسبه و قوانین جزائی - مدنی برای تحقق حقوق شهروندان پسندیده‌تر می‌شوند. انتقال قدرت نظامی - اجرایی به پادگان و استفاده از آن در دوره‌های بحرانی مانند جنگ و ناآرامی، روابط روزمره‌ی اجتماعی را متأثر می‌کند. قوای مجریه‌ی پادگانی شده تهدیدی غیر مستقیم اما قابل محاسبه برای ناقضین قانون هستند، زیرا آن‌ها را از نظر روحی مدام زیر فشار می‌گذارند. در جوامعی که قدرت مرکزی تثبیت نشده، همواره در و دروازه به روی علائق احساسی و تصمیم‌های ناگهانی گشوده است. اعمال زور شخصی، ناگهانی و غیر معقول توسط مردان بر زنان، مالکین بر دهقانان، کارفرمایان بر کارگران روابط روزمره را تعیین می‌کنند. همان‌گونه که جانین از آزار و اذیت فرودستان لذت می‌برند، زمانی که قربانی فرادستان می‌شوند، متحمل زجر خواهند شد.<sup>۲۴</sup>

انحصار برداشت مالیات موضوع دیگری برای تثبیت قدرت مرکزی است. تولید پول ملی و سازمان بازار داخلی سبب وابستگی همه جانبه‌ی انبوه مردم می‌شوند و شرایط رقابت مناطق پراکنده را مهیا می‌کنند.<sup>۲۵</sup> تضمین امنیت جانی و مالی شهروندان از طریق حکومت مرکزی از یک سو و داد و ستد صلح‌آمیز با مناطق پراکنده از سوی دیگر منجر به عمومیت ارزش‌های پسندیده‌ی اجتماعی و شیوه‌ی کنترل احساسی - غریزه‌ای شهروندان می‌شوند.<sup>۲۶</sup> الیاس برای تفهیم بهتر روند تمدن مناسبات جوامع پیچیده را طرح می‌کند. فراوانی خیابان‌ها، شدت حمل و نقل، سازمان شهری و زندگی در جوامع

<sup>۲۲</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۶

<sup>۲۳</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۶

<sup>۲۴</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۳۲۳f.

<sup>۲۵</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۳۳۶

<sup>۲۶</sup> Vgl. ebd., Bd. I., S. ۲۷۸

پر جمعیت سبب پیچیدگی مناسبات اجتماعی می‌شوند. کنترل احساسات، محاسبه و تنظیم دقیق رفتار اجتماعی از جمله عوامل ضروری هستند که انسان در این اوضاع پیچیده بتواند توسط آن‌ها بدون نقض قانون راه خود را بیابد.<sup>۲۷</sup>

اما کنترل احساسات و محدود کردن علائق شخصی فقط نتیجه‌ی هراس از قوانین جزائی - مدنی و یا تنبیه بدنی نیستند بلکه توسط سازمان اجتماعی و فشارهای نهادی - تربیتی چون خانواده نیز به انسان منتقل می‌شوند. بیم از انزوای شخصی و طرد اجتماعی، خودداری و کنترل علائق انسانی را به صورت اتوماتیسم کرداری از کودکی بر انسان تحمیل می‌کنند. در آغاز دوران نوجوانی احکام و مرزهای ممنوعه‌ی جامعه همواره تشدید و مبدل به بخشی از تربیت و شخصیت انسان می‌شوند.<sup>۲۸</sup>

در روند تمدن تمام انگیزه‌های احساسی و علائق غریزی به "جهان درونی" انسان منتقل می‌شوند. عامل این روند، افزایش وابستگی همه جانبه‌ی اجتماعی است. این که در روند تمدن، دین و تحولات دینی چون فرماسیون در مسیحیت، پروژه‌ی روشنگری و بازنگری دینی چه نقشی را ایفا می‌کنند، نزد الیاس مبهم است. او در چند جا این نکته‌ی مهم را به طور مختصر طرح می‌کند. از یک سو رابطه‌ی تمدن و دین را مفهوم می‌سازد و مدعی می‌شود که مسیحیت روند تمدن را حمایت می‌کند.<sup>۲۹</sup> از سوی دیگر تفاوت نهادهای پروتستان و کاتولیک را مد نظر قرار می‌دهد. البته این کوتاهی نتیجه‌ی شیوه‌ی بررسی او است. او با نقدی که بر جامعه‌شناسان و تاریخ‌نگاران دارد مشخص می‌کند که جامعه را باید در کل فهمید. از دید الیاس مجازات یا پاداش الهی هیچ‌گاه به تنهایی سبب ایجاد تمدن نمی‌شوند بلکه بر عکس هر دینی به همان اندازه متمدن است که جامعه یا قشری که آن‌را نمایندگی و از آن حمایت می‌کند.<sup>۳۰</sup>

ناگفته نماند که ماکس وبر تحولات "جهان درونی" انسان را نتیجه‌ی فرماسیون در مسیحیت می‌داند. فرقه‌های متفاوت پروتستان چون کلونیسیم، پیتیسیم، متدیسم و غصل‌تعمیدی مبلغ خودداری و کنترل احساسات و علائق غریزی مؤمنین بودند.<sup>۳۱</sup> انشعاب در مسیحیت و توازن‌قوا بین واتیکان و فرقه‌های متفاوت پروتستان شرایط روشنگری را در دوران رنسانس پدید آوردند. بازنگری به دین در اروپا سبب شد که "دین الهی" در محدوده‌ی "خرد انسانی" قرار گیرد و از یک سو روند تحولات اجتماعی - دینی را به سوی تحکیم روش زندگی دنیوی منحرف کند و از سوی دیگر پایه‌های اجتماعی - خرافی را به لرزه در آورد.<sup>۳۲</sup> تبدیل منطق "جهان‌گریزی" (شهادت و دست تقدیر) به منطق "جهان‌سلطه‌ای" (مبارزه و اشتغال برای بهبود وضعیت اقتصادی - اجتماعی) نتیجه‌ی این تحولات است.

به هر صورت کشاکش مداوم "جهان درونی" انسان با "جهان بیرونی" منجر به تبدیل جبر اجتماعی به جبر فردی می‌شود و علائق غریزی - احساسی را به "جهان درونی" انسان منتقل می‌کند. با پیشروی روند تمدن نه تنها رفتار غیر مقبول شهروندان از "جهان بیرونی" حذف می‌شوند بلکه "جهان درونی" انسان از نو سازمان می‌گیرد. تشکیل بخشی

<sup>۲۷</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۳۱۸f.

<sup>۲۸</sup> Vgl. ebd., Bd. I., S. ۲۵۸

<sup>۲۹</sup> Vgl. ebd., Bd. I., S. ۲۵۸

<sup>۳۰</sup> Vgl. ebd., Bd. I., S. ۲۷۷

<sup>۳۱</sup> Vgl. Weber, Max (۱۹۸۱): Die Protestantische Ethik I - Eine Aufsatzsammlung, (Hrsg.) Johannes Winkelmann, Tübingen.

<sup>۳۲</sup> Vgl. Kant, Immanuel (۱۹۶۷): Religion innerhalb der Grenzen der Vernunft, Berlin (ost).

کاملاً خصوصی و بخشی عمومی، رفتاری کاملاً فردی و رفتاری اجتماعی نتیجه‌ی سازمان نوین "جهان درونی" انسان است. افزایش تنوع و پیچیدگی جامعه از یک سو و کنکاش مداوم "جهان درونی" انسان با "جهان بیرونی" برای تطبیق رفتار فردی با روابط مقبول اجتماعی از سوی دیگر منجر به تفکیک "جهان درونی" انسان می‌شوند. روند تمدن این پدیده را به چنان شدتی بر انسان تحمیل می‌کند که پذیرفتن آن ناخودآگاه و اجتناب ناپذیر است. تفکیک "جهان درونی" انسان در دو جناح "خیرخواه" و "خودخواه" نشانه‌ی تثبیت روند تمدن است.<sup>۳۳</sup>

به این ترتیب "جهان درونی" انسان مبدل به حوزه‌ای برای کنکاش این دو جناح می‌شود. کشاکش بین انسان با انسان، دوست با دشمن، جانی با قربانی، فرادست با فرودست، غالب با مغلوب، احساس با منطق و علاقه با عقل مبدل به کشاکش مداوم میان جناح "خودخواه" با جناح "خیرخواه" در "جهان درونی" انسان می‌شوند.<sup>۳۴</sup> انقلاب یکی علیه دیگری، غلبه‌ی ترس بر علائق احساسی، هراس از تنبیه در برابر لذت، بیم از انزوا در برابر اعمال غرائز انسانی همواره موجب تشنج میان جناح "خیرخواه" و جناح "خودخواه" در "جهان درونی" انسان هستند.<sup>۳۵</sup> سرکوب مداوم درونی احساسات و غرائز انسانی برای حفظ و تثبیت جایگاه اجتماعی سبب ارضای بخشی از تمایلات و علائق انسانی به شیوه‌ی رویایی در دیدن و شنیدن و یا در خواب دیدن می‌شوند.<sup>۳۶</sup> به این شیوه روند تمدن بر "جهان درونی" انسان و روح او زخم‌های مهلک وارد می‌کند. در شرایط نامناسب این جراحات هیچ‌گاه مداوا نخواهند شد. در این حالت کنکاش مداوم جناح "خیرخواه" با جناح "خودخواه" در جهان درونی انسان به صورت زخمی چرکین یا تزلزل شخصیتی و بیماری روانی نمایان می‌شود. در شرایط مناسب میان جناح "خیرخواه" و جناح "خودخواه" توازن قوا برقرار می‌شود و "جهان درونی" انسان آرامش می‌گیرد. تعادل شخصیت نشانه‌ی توافق این دو جناح است.<sup>۳۷</sup>

نتیجه‌ی تثبیت روند تمدن، دنیوی شدن و خردورزی انسان است. به این ترتیب همواره دست دین از دنیا مجزا می‌شود. ارزش‌های اخلاقی - اجتماعی دیگر وابسته به تفسیرهای دینی برای سازمان‌دهی طریقه‌ی زندگی دنیوی نیستند. انسان از تبعیت به عقلانیت می‌رسد و شیوه‌ی زندگی فردی خود و جامعه را متکی به ارزش‌های دنیوی - انسانی سازمان می‌دهد. انسان نه تنها به وسیله‌ی معیارهای دنیوی رفتار و مناسبات خود را ارزیابی می‌کند بلکه پاسخگو به جامعه است. از دید الیاس روند تمدن را نه با قوانین عقلانی یعنی فکر و برنامه‌ریزی فردی می‌توان توضیح داد و نه با قوانینی که آن‌ها را بتوان طبیعی نامید.<sup>۳۸</sup> در روند تمدن عاطفه و غریزه همواره به سلطه‌ی عقل در می‌آیند و انسان روابط عشیره‌ای - احساسی را پشت سر می‌گذارد. روابط عقلانی به صورت احکام تربیتی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و به مرور زمان خودپو و خودرو می‌شوند. انتقال انگیزه‌های احساسی و علائق غریزی به "جهان درونی" انسان و تضمین "جهان بیرونی"

<sup>۳۳</sup> Vgl. Elias, ebd.: Bd. I, S. ۲۶۲, ۲۵۸

<sup>۳۴</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۳۲۱f., ۴۰۰

<sup>۳۵</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۳۳۰f., ۴۰۰

<sup>۳۶</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۳۳۲

<sup>۳۷</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۳۳۴

<sup>۳۸</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۳۱۴

صلح‌آمیز توسط انحصار قدرت، اسلحه و مالیات دولتی نتیجه‌ی قرن‌ها کشاکش انسانی - اجتماعی هستند که فقط با انقلاب فرانسه نهادینه شده‌اند.<sup>۳۹</sup>

به بیان دیگر دست‌آورد انقلاب فرانسه که به تدوین قانون اساسی لائیک انجامید تمامی این کشاکش تاریخی - فلسفی را در بر دارد. پیروزی و تحکیم پروژه‌ی تعقل یعنی کثرت‌گرایی، خردورزی دنیوی و سکولاریسم خود را در سه پایه‌ی قانون اساسی نمایان می‌کند: (۱) پوزیتیویته (قانون‌گذار انسان است)، (۲) لگالیته (شناخت قانونی حریم خصوصی) و (۳) لگیتیمیته (قانونمداری شهروندان).<sup>۴۰</sup>

با تحکیم و تثبیت کثرت‌گرایی برای اولین بار در تاریخ بشریت ممکن شد که حل و فصل درگیری‌های اجتماعی و تضادهای طبقاتی از اماکن اجتماعی به پارلمان منتقل شوند. روند تمدن در اروپا نتیجه‌ی پروژه‌های گسترده و تاریخی است که در طبقه‌ی حاکم شکل گرفت و به اقشار و طبقات دیگر رسوخ کرد. اما این به این معنی نیست که روند تمدن در اروپا با تمدن ستیزی یا توحش و بربریت مواجه نشد. اوج بربریت و انسان‌ستیزی در دوران ناسیونال سوسیالیسم آلمانی به وقوع پیوست. همان‌گونه که هورک‌هایمر و آدورنو در کتاب دیالکتیک روشنگری به درستی طرح می‌کنند زمانی که طبیعت مساوی با عقل قلمداد می‌شود، قوانین طبیعی مبدل به قوانین اجتماعی خواهند شد.<sup>۴۱</sup> نتیجه‌ی تعمیم این نگرش ترویج ایدئولوژی سوسیال داروینیسیم و تحقق سیاست نژادپرستی است. به این ترتیب در دوران آلمان نازی تمامی غرائز حیوانی که طی قرن‌ها به "جهان درونی" انسان منتقل، محدود و یا سرکوب شده بودند به "جهان بیرونی" سرازیر شدند و بربریت هیتلریسم را آفریدند.

شناخت تئوری تمدن برای شناسایی تمدن ستیزی و عاملین آن در ایران بسیار ضروری است. الیاس با رجوع به تالکوت پرسون (بنیان‌گذار تئوری سیستم) به شیوه‌ای قانع‌کننده طرح می‌کند که جوامع متفاوت منابع مشابهی دارند و می‌توانند از آن‌ها در صورت نیاز استفاده کنند. به بیان دیگر هر ملتی با هر ترکیب طبقاتی قادر است که با شیوه‌ی بخصوص خود روند تمدن مخصوص به خود را سازمان دهد.<sup>۴۲</sup>

اواخر قرن نوزدهم ایران آستان تحولات بنیادی - اجتماعی بود. فقدان امنیت جانی و مالی همواره موجب هراس شهروندان می‌شد. ارتقاء یا سقوط در بوروکراسی، افزایش ارج اجتماعی یا ضرب و شتم ناگهانی و حتا به دار آویخته شدن شهروندان از نزدیکترین درخت ممکنه، در اقتدار غیر قابل کنترل و وابسته به احساسات آنی ناصرالدین شاه بود. انباشت ثروت نتیجه‌ی شایستگی و یا وابسته به محاسبه‌ی اقتصادی و یا فن‌آوری نبود، بلکه با چاپلوسی و مودگی در دربار و یا با قلدری و باج‌گیری در جامعه میسر می‌شد. ایران در این دوره توسط دولت‌های مقتدر روسیه و انگلستان غارت می‌شد و کالاهای ایرانی قادر به رقابت با کالاهای وارداتی نبودند. اداره‌ی گمرک نیز در انحصار دول خارجی بود.

<sup>۳۹</sup> Vgl. ebd., Bd. II., S. ۲۳۰.

<sup>۴۰</sup> Vgl. Habermas, Jürgen (۱۹۸۸): Theorie des kommunikativen Handelns, Handlungsrationality und gesellschaftliche Rationalisierung, Bd. I, ۳. Auflage, Frankfurt/M, S. ۳۵۱f.

<sup>۴۱</sup> Vgl. Horkheimer, Max/Adorno, Theodor W. (۱۹۴۷): Dialektik der Aufklärung - Philosophische Fragmente, Amsterdam, S. ۴۵f., ۲۱۸ff.

<sup>۴۲</sup> Vgl. Elias, ebd., Bd. I., S. ۱۶۳, Bd. II, S. ۶۸, ۱۱۹, ۳۱۵, ۳۹۴



فقدان پشتیبانی اقتصادی از پیشه‌وران ایرانی منجر به ورشکستگی آن‌ها می‌شد. فزون‌تر ناصرالدین شاه بدون هیچ‌گونه مجوزی از یک سو وابسته به نیازهای آنی‌اش ثروت تجار را مصادره می‌کرد و از سوی دیگر از بانک‌های روسیه و انگلستان وام می‌گرفت تا هزینه‌ی هنگفت سفرهایش به اروپا را تأمین کند. او در مقابل انحصارات اقتصادی به این دو دولت واگذار می‌کرد. نتیجه‌ی تحقق سیاست دربار رکود اقتصادی، بحران بدهکاری و بحران سیاسی برای تحکیم استقلال کشور بود.

بازگشت فارغ‌التحصیلان ایرانی از اروپا و سیر مهاجرت بیکاران به قفقاز منجر به آشنایی هر چه بیشتر ایرانیان با تمدن اروپایی شد. در این راستا نشریات خارج از کشور بسیار کوشا بودند. با وجودی که فقط یک در صد از شهروندان ایران سواد داشتند اما ضرورت قانونمند کردن دولت همواره در محافل سیاسی، که دوره‌ها نامیده می‌شدند، طرح شد و زبان به زبان گسترش و تعمیم یافت.<sup>۴۳</sup> از این رو شهروندان متمدن و متعقل ایران به ضرورت قانونمند و یا مشروط کردن دولت مستبد ناصرالدین شاه پی‌بردند. اما پروژه‌ی قانون اساسی مشروطه به عنوان دست‌آورد پروژه‌ی تعقل و نتیجه‌ی تحکیم روند تمدن در ایران با قشر محافظه‌کار و تبع‌دگرای کشور مقابل شد. این قشر را می‌توان به سه جناح تفکیک کرد.

جناح اول شامل شوینیس‌های فارس می‌شود. اعضای این جناح دچار یک بحران هویتی شدید هستند. از یک سو، اسطوره‌های "دوران شکوهمند تاریخ ایران زمین" موجب افتخار آنان است و از سوی دیگر، وضعیت هبوط آخرین سده‌های کشور منجر به سرافکنندگی آنان می‌شود. پیوند تاریخ باستان و معاصر ایران را به درستی درک نمی‌کنند و به این سبب به تحریف تاریخ می‌پردازند. نه قادر به تجدید "شکوه گذشته" هستند و نه به برزخ موجود خو گرفته‌اند. سرافکننده از شکست ساسانیان در برابر اعراب به نستانلژی "تمدن هخامنشی" پناه می‌برند و دوران مقابله‌ی فرهنگی با اعراب را در اوایل هزاره‌ی گذشته، "عصر زرین فرهنگ ایران زمین" می‌نامند. پذیرش اسلام در ایران را نتیجه‌ی ترس و اجبار به پرداخت جزیه می‌دانند. برای ارضای روحیه‌ی شکست خورده‌ی خود از کتاب سوزانی اعراب در ایران ناله و شکوه می‌کنند، بدون این که بعد از گذشت ۱۴ قرن ارمغانی فرهنگی، مداوم و مستقل از دین اسلام ارائه داده باشند. کورش را بنیان‌گذار تمدن و حقوق بشر می‌پندارند و دین زرتشت را مظهر نیکی می‌دانند، بدون آن که نقدی بر سازمان فروبسته‌ی این دوران داشته باشند. گفتار خود را با اشعار فردوسی مستدل می‌کنند و به زبان فارسی می‌نازند، بدون این که انتقادی به واژه‌های همانند و حروف نوشتاری عربی داشته باشند. عاجزانه پی‌گیر برهان انحطاط ایران زمین هستند و غافل از بی‌هنری خود هنر را فقط نزد ایرانیان می‌دانند و بس. حفظ تمامیت ارضی ایران را هدفی مقدس می‌شمارند و برای تحقق آن از سرکوب و کشتار ملت‌های دیگر این کشور شرمی ندارند. از عقب‌افتادگی اقتصادی ایران رنجورند، بدون این که دلایل آن‌را به گونه‌ای مستند و مستدل ارائه کرده باشند. ملت‌های دیگر را پست می‌شمارند و شدیداً عرب ستیزند. بی‌خردی آن‌ها تا حدی پیش می‌رود که فرهنگ و زبان فارسی را نیز بر ملت‌های دیگر ایران تحمیل می‌کنند.

<sup>۴۳</sup> Vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰): Transformationsprozesse in einer "Islamischen Republik" - Ökonomische, politische und soziokulturelle Analyse der Entstehungs- und Kontinuitätsbedingungen der "Islamischen Republik Iran", Berlin, S. ۱۱۴

جناح دوم اسلاميون هستند. آنها مروج ترور و توحش‌اند و قرآن مانيفست حكومتی آنها است. متكى به اسناد بى اعتبار مدعى مى‌شوند كه ايرانيان با آغوش باز به پيشواز "دين مبین" رفتند و با دل و جان به آن گرويدند. اسلاميون مستند به آيات قرآن آنها كلام‌الله و محمد را رسول‌الله و خاتم‌الانبياء مى‌دانند. از اين رو اسلام را مناسب‌ترين دين براى تنظيم روابط اجتماعى - سياسى تا روز قيامت مى‌پندارند.

تعبدگرایی اسلاميون ریشه‌های عمیق تاریخی - فلسفی دارد. به بیان دیگر آنها با پروژه‌ی تعقل در ستیزند زیرا كثرت‌گرایی، خردورزی دنیوی و لائسیسیسم از این دين قابل استنتاج نیستند. ضرورت كثرت‌گرایی، شناخت شهروند به عنوان فاعل مستقل جامعه و برابر با دیگر شهروندان در مقابل قوه‌ی قضایی است. اما در دين اسلام نابرابری به عنوان پدیده‌ای الهی و غیر قابل تغییر نهادینه شده است. نابرابری برده و برده‌دار، زن و مرد، كافر و مسلمان بارها در قرآن مطرح و بر روی آنها تأکید شده است.<sup>۴۴</sup>

لیکن تعبدگرایی اسلاميون مانند شوینیست‌های فارس احساسی نیست بلکه نتیجه‌ی شكست پروژه‌ی خردگرایی در اسلام است. تناقض‌گویی پیامبر در قرآن از یک سو و سنت غیر متعارف او از سوی دیگر، پروژه‌ی خردگرایی معتزلی را از بدو شروع آن محكوم به شكست کرده بود. به بیان دیگر شناخت، حفاظت و ترویج دين اسلام دیگر با رجوع به عقل ممکن نبود. از این رو شبیه دوران رنسانس، دين در محدوده‌ی عقل قرار نگرفت و بر عكس عقل در چنبره‌ی دين گرفتار آمد.<sup>۴۵</sup>

به این ترتیب نزد اسلاميون اساس ایمان مبتنی بر پذیرش یک سلسله اصول تعبدي است. امری مستند به تعقل و با تکیه بر برهان عقلی پذیرفته نمی‌شود و همه‌ی مسلمین موظف به اطاعت و تسلیم به شریعت هستند. اسلاميون تفکیک میان "جهان درونی" انسان و "جهان بیرونی" را نمی‌پذیرند زیرا واژه‌ی "امت اسلامی" هر دو را در بر می‌گیرد. قانون‌گذار ملت نیست، بلکه الله است و هر گونه عصیان و نافرمانی در مقابل شریعت گناه کبیره محسوب می‌شود. عنصر اساسی این دين اسارت "جهان درونی" انسان در برابر استبداد الهی و آن کسانی که به نام الله حكومت می‌کنند است و اعمال شریعت مناسبات "جهان بیرونی" را برای حفظ "امت اسلامی" و به نام الله تنظیم می‌کند. ترس و تسلیم، وظیفه و تکلیف، بندگی و افتادگی شهروندان دكترین سياسی اسلاميون است. قرار دادن عقل در محدوده‌ی دين راه تحقیق را مسدود و پروژه‌ی تعقل را با مانع مواجه می‌کند. افزایش روابط همه‌جانبه‌ی اجتماعى منجر به کنترل احساس و انتقال علائق غریزی به "جهان درونی" اسلاميون نمی‌شود زیرا آنها خود را نه به جامعه بلکه به الله متعهد و پاسخگو می‌دانند. به همین دلایل "جهان درونی" آنها پیچیده و متنوع نمی‌شود و به تعقل دست نمی‌یابند. بدیهی است کسی که عقلش در محدوده‌ی دين قرار دارد و دینش مروج ترور و توحش است، "جهان بیرونی" را نا امن و متوحش می‌کند و برای جامعه فاجعه می‌آفریند.

<sup>۴۴</sup> مقایسه، میرفطروس، علی (۱۹۹۹): مقدمه‌ای در اسلام شناسی، جلد اول، چاپ دوازدهم، اسن (آلمان)، ص ۵۲ ادامه

<sup>۴۵</sup> مقایسه، فریدونی، فرشید (۲۰۰۷): فلسفه‌ی حقوق طبیعی و اسلام - نقدی بر گفتمان دینی پیرامون خردگرایی و حقوق بشر، در آرمان و

تبع‌گرایان اسلامی در ایران آموزشگاه اصولی را نمایندگی می‌کنند. اصولیون میان فکر و ذکر تفکیک قائل می‌شوند. فکر در محدوده‌ی دین قرار دارد و منحصر به مجتهد است، در حالی که مقلد به ذکر مسائل دینی بسنده می‌کند. به بیان دیگر مقلد برای شناخت از شریعت (تفسیر احکام) و انجام فروع دین (عبادت و یقین) نیازمند به مجتهد یا مرجع تقلید است. اصولیون مدعی هستند که مسلمین در دنیایی پر از هوس و گناه قادر نخواهند بود که با رجوع به عقل و گزینش خرد تکالیف اسلامی را انجام دهند، به "راه راست" بروند و "امت اسلامی" را در ساختار توحیدی آن محفوظ بدارند.

ادعای مجتهدین به عنوان قیم مسلمین با هدف هدایت "امت اسلامی" تا پایان غیبت کبری مستدل به انحصار آن‌ها از درک باطن دین و "حقیقت مطلق" است. کسب درجه‌ی اجتهاد برای درک باطن منابع دینی ضروری است و رساله‌ی عملی مدرک اجتهاد است که در آن لیاقت مجتهد برای رجوع و قیاس اثبات می‌شود. توافق یا اجماع مراجع تقلید شناخته شده برای کسب مجوز اجتهاد ضروری است. با این شیوه مراجع تقلید تفسیر منابع دینی را منحصر به علمای شیعه می‌کنند و از یک سو، فرقه‌های دیگر اسلامی را مطرود و از سوی دیگر، تشیع دوازده امامی را به صورتی هم‌گون محفوظ می‌کنند. محدودیت تعداد مراجع تقلید منجر به محدودیت تفاسیر دینی می‌شود و جایگاه اجتماعی و منافع مادی علمای شیعه (خمس و زکات) را به عنوان نایب امام تثبیت می‌کند.<sup>۴۶</sup>

بر خلاف شوینیست‌های فارس، اسلامیون در ایران همچون "دولت در دولت" نهادینه شده‌اند. ریاست دادگاه‌های شرع، اداره‌ی امور محضری، تدریس در مکاتب، سازمان‌دهی سفر زائران به شهرهای دینی موجب ارج اجتماعی آن‌ها هستند. حوزه‌های علمیه پشوانه‌ی ایدئولوژیک "دولت در دولت" را تضمین و بازسازی می‌کنند. پیوند خانوادگی و اقتصادی علمای شیعه با بازاریون نه تنها سازمان اجتماعی اسلامیون را تحکیم بلکه پشوانه‌ی مادی "دولت در دولت" را نیز تأمین می‌کند.<sup>۴۷</sup> به بیان دیگر سازمان اسلامیون در ایران مستحکم‌ترین مانع در مقابل روند تمدن است.

جناح سوم جریان‌های ملی - مذهبی را در بر می‌گیرد. گرایش آن‌ها به اسلام نه از حب علی بلکه از بغض عمر است. این جناح می‌کوشد که فرهنگ سیاسی ایران را سلطنتی - اسلامی (شیعه‌ی دوازده امامی) وانمود کند و آن‌را تبلور توافقی تاریخی - اجتماعی جلوه دهد. با این شیوه هرگونه آرمان برای سازمان نظامی نوین حتا در طرح مبحثی آن‌را نه فقط کفر و طغیان بلکه غیر ایرانی و نامتناسب با تاریخ و سرشت شهروندان این سرزمین می‌داند.

جناح ملی - مذهبی زیر پوشش دربار سازمان‌دهی شده است و شامل چاپلوسانی می‌باشد که روزمره‌ی سیاسی را با "بله‌قربان، بله‌قربان" گویی به درباریون سپری می‌کنند. شاه در صدر دربار و به عنوان مظهر این قشر از یک سو عقده‌های شوینیست‌های فارس را با رجوع به "تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی" ارضاء می‌کند و از سوی دیگر به عنوان ظل‌الله از منافع اسلامیون پاسداری می‌نماید. شوینیست‌های فارس در عوض برای شاه مقبولیت تاریخی - دنیوی و اسلامیون برای او مشروعیت دینی ایجاد می‌کنند.

<sup>۴۶</sup> Vgl. Feridony, ebd., S. ۸۶f., ۴۹۳f.

<sup>۴۷</sup> Vgl. ebd., S. ۵۰۵f.

جناح‌های متفاوت قشر محافظه‌کار در ایران با وجود تمامی درگیری‌ها و رقابت‌ها در یک نکته‌ی اساسی با هم توافق نظر دارند. این قشر از پروژه‌ی تعقل یعنی کثرت‌گرایی، خردورزی دنیوی و لائسیسم منزجر است، زیرا شهروندان ایران را رمه می‌پندارد. محافظه‌کاران در مقابل انگیزه‌ی شهروندان برای تعیین سرنوشت خود پروژه‌ی تعبد را نمایندگی می‌کنند. کشاکش تعبدگرایان فقط مربوط به این است که چه جناحی در صدر خردستیزی قرار گیرد و به شیوه‌ی مناسب‌تری شهروندان ایران را مجبور به تبعیت کند. با وجود تمامی خود پسندی‌ها و کشاکش‌های جناحی، قشر محافظه‌کار در سرکوب تعقل‌گرایان توافق نظر دارد. تاریخ مبارزاتی صدهی گذشته ایران را می‌توان بدون اغراق تاریخ مبارزه‌ی تعقل و تمدن با تعبد و توحش نامید.

در دوران جنبش مشروطه شهروندان ایران با انگیزه‌ی بهبود و توسعه‌ی رفاه اجتماعی، عادلانه کردن تقسیم و توزیع دست‌آوردهای فنی و مادی جامعه و انهدام استبداد حاکم به میدان مبارزه آمدند. مشروطه خواهان تصویب قانون اساسی و استقرار نظام سیاسی - پارلمانی را وسیله‌ای برای تحقق این اهداف می‌دانستند. اسلاميون اما با انگیزه‌ی افزایش نفوذ سیاسی خود در دستگاه دولتی به میدان آمدند و خواهان تشکیل "عدالت خانه" بودند. مشروطه خواهان تشکیل مجلس شورای ملی را بر اسلاميون و درباريون تعبدگرا تحميل کردند.<sup>۴۸</sup> انجمن‌های مشروطه خواه مبلغ استقلال قضات و قوه‌ی قضائیه از قوای مجریه و مقننه بودند. به اشتغال رجال سیاسی در پست‌های متفاوت دولتی اعتراض می‌کردند و خواهان محدودیت دوران زمام‌داری و وزارت بودند. در مطبوعات خود برای تشکیل مدارس غیر دینی و آموزش بانوان تبلیغ می‌کردند. پشتیبان ادغام حقوق بشر در قانون اساسی مشروطه بودند. جایگاه اجتماعی آخوندها را به عنوان عاملین ارتجاع تخریب می‌کردند، در حالی که اسلاميون با تشکیل نهادهای "امر به معروف و نهی از منکر" به مقابله با مشروطه خواهان می‌پرداختند.

بعد از به امضاء رسیدن قانون اساسی توسط مظفرالدین شاه، اسلاميون و درباريون تعبدگرا به مبارزه با قانون اساسی روی آوردند. مراسم تاج‌گذاری محمد علی شاه بدون حضور نمایندگان مجلس برگزار شد. کابینه زیر نظر مستقیم او قرار داشت و وزرا به نمایندگان مجلس پاسخگو نبودند. مجلس، انجمن‌های مشروطه خواه و مطبوعات چنان دولت و دربار را زیر فشار قرار دادند که وزرا یکی بعد از دیگری در مجلس حاضر شدند و برنامه‌ی وزارت خود را به نمایندگان ملت معرفی کردند. در همین دوران بحث پیرامون ضرورت متمم قانون اساسی آغاز شد. اسلاميون موفق شدند، قانون اساسی مشروطه را مبدل به مشروعه کنند. متمم قانون اساسی دین رسمی ایران را شیعه‌ی دوازده امامی معین کرد و یک شورای پنج نفره از فقها را برای تأیید مشروعیت مصوبات مجلس در نظر گرفت. مشروطه خواهان در مقابل موفق شدند که برابری شهروندان در برابر قانون و آموزش و پرورش دولتی را که شامل زنان نیز می‌شد قانونمند کنند. نزاع در مورد آزادی مطبوعات و تشکیل نهادهای اجتماعی حتماً منجر به تکفیر مشروطه خواهان شد.<sup>۴۹</sup> قانون انتخاباتی موانع دیگری در مقابل تحقق کثرت‌گرایی ایجاد می‌کرد زیرا فقط کشاورزانی حق انتخاب کردن داشتند که حداقل ثروت آن‌ها به ۱۰۰۰ تومان می‌رسید. حق انتخاب تجار وابسته به داشتن حساب بانکی بود و عضویت کارگران و

<sup>۴۸</sup> Vgl. ebd., S. ۱۱۴ff.

<sup>۴۹</sup> Vgl. ebd., S. ۱۲۴

پیشه‌وران در اصناف ضروری محسوب می‌شد در حالی که زنان برای آرامش خاطر اسلامیون اصولاً حق شرکت در انتخابات را نداشتند.<sup>۵۰</sup>

با وجود تثبیت تعبد، اما اسلامیون مشروطه خواهان را تکفیر می‌کردند. در صدر آن‌ها شیخ فضل‌الله نوری بود که با قانون اساسی در کل مخالفت می‌کرد. او به همراهی چندین مجتهد شناخته شده و ۱۰۰۰ نفر اوباش و طلبه در حرم شاه عبدالعظیم بست نشست و با دریافت ۷۰۰۰ تومان از دربار مقابله با مشروطه خواهان را سازمان داد. او هر روز به ۸۰ آخوند شکم‌پرست نهار و شام و روزی دو قرآن مقرر می‌داد، سفیر به شهرهای دیگر می‌فرستاد و نظریاتش را در نشریه‌ای به نام لایه منتشر می‌کرد. او با استناد به منابع دینی به درستی توضیح می‌داد که اسلام برابری مجتهد و مقلد، زن و مرد، کافر و مسلمان، عاقل و دیوانه را نمی‌پذیرد و مشروطه خواهان را همواره به صدور فتوای جهاد تهدید می‌کرد. مشروطه خواهان در مقابل، او و هوادارانش را "گاو مجسم" خطاب می‌کردند، زیرا آن‌ها نمی‌خواستند بپذیرند که مشروطه مشروع نمی‌شود.<sup>۵۱</sup>

تبلیغات شیخ فضل‌الله نوری باعث شد که اوباش و طلاب با پشتوانه‌ی دینی به ضرب و شتم مشروطه خواهان و تعرض به انجمن‌ها و مجلس پردازند. تعیین مقرر دربار به وسیله‌ی مجلس موجب تشدید کشاکش با تعبدگرایان شد. با حمایت محمد علی شاه و برخی از مجتهدین شناخته شده، اوباش و طلاب در میدان توپخانه چادر زدند. پای منبر و با پشتیبانی قوه‌ی مجریه به مجلس و مشروطه خواهان فحاشی کردند و به ضرب و شتم شهروندان و اقلیت‌های دینی پرداختند. درخواست آنان اعمال بی چون و چرای شریعت بود و مجلس را مکان کفرگویی می‌دانستند. محمد علی شاه نیز خواهان انحلال مجلس بود تا بساط استبداد را دوباره بگستراند. برخی اسلامیون مانند مجتهدین طباطبایی و بهبهانی با محمد علی شاه مخالف بودند، زیرا به وسیله‌ی قانون اساسی و متمم آن تبعیت از دربار و شریعت را نهادینه کرده بودند.

مجلس با پشتیبانی و حفاظت ۱۴۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ مشروطه خواه تن به خواست‌های درباریون و اسلامیون نداد. پایداری مجلس سبب شد که اوباش و طلاب میدان توپخانه را ترک کنند. محمد علی شاه به اجبار به قرآن سوگند یاد کرد که قانون اساسی مشروطه را محترم شمارد و رعایت کند. چندی بعد ترور نافرجام محمد علی شاه بهانه‌ای شد که او با همکاری روسیه کودتا بر علیه مجلس را طراحی کند. بعد از تسخیر میدان توپخانه توسط قوای قزاق به سرکردگی افسر روسی لیاخف، محمد علی شاه مقرر کودتا را به باغ شاه انتقال داد. اسلامیون به دو دسته تقسیم شدند و بر علیه یکدیگر فتوای جهاد دادند. قزاق‌ها مجلس را به توپ بستند و نمایندگان مشروطه خواه را دستگیر و به باغ شاه بردند. محمد علی شاه دستور شکنجه و اعدام مشروطه خواهان را صادر کرد. نیروی انتظامی با پشتیبانی درباریون و اسلامیون در تهران، اصفهان، شیراز و آذربایجان انجمن‌های مشروطه خواه را یکی بعد از دیگری درهم کوبید و به آن‌ها درس تعبد آموخت. فقط در تبریز در خیابان امیر خیز مشروطه خواهان به سرکردگی ستارخان مقاومت کردند. آن‌ها به دلیل کمبود مواد غذایی حتا علف خوردند اما یوغ تعبد را نپذیرفتند. بعد از پنج ماه مبارزه‌ی مسلحانه تبریز را خیابان به خیابان از دست

<sup>۵۰</sup> Vgl. ebd., S. ۱۱۹

<sup>۵۱</sup> Vgl. ebd., S. ۱۲۵

قوای انتظامی آزاد کردند، اسلاميون را از تبريز بيرون راندند و به جنبش مشروطه روحی دوباره بخشيدند. بعد از ورود ارتش روسيهی تزاری به ايران، مشروطه خواهان در گيلان و فارس متمرکز شدند. اين دو قوا راهی تهران شدند و در عرض سه روز پایتخت را تسخير کردند. محمد علی شاه دست از پا نشناخته به سفارت روسيه پناهنده و بعد به قفقاز متواری شد. مشروطه خواهان فرزند ۱۱ ساله اش احمد را جانشين او کردند و شيخ فضل الله نوری را به دادگاه کشيدند و سپس او را در میدان توپخانه به دار آويختند. به اين شیوه مشروطه خواهان درس عبرتی تاریخی به درباريون و اسلاميون تعبدگرا دادند. اما با تمام جان فشانی های مشروطه خواهان مجلس شورای ملی به عنوان نهاد تمدن و تعقل در اين دوران نتوانست در کشاکش جنگ جهانی اول و بعد از حملهی روسيه به ايران دوام آورد.<sup>۵۲</sup>

پس از پایان جنگ جهانی ايران در حال فروپاشی بود. ميرزا کوچک خان با حمايت "حزب کمونيست ايران" تشکیل "جمهوری شورایی گيلان" را اعلام کرد. شيخ محمد خیابانی "فرقهی دمکرات آذربایجان" را تشکیل داد و آذربایجان ايران را "آزادستان" نامید. در جنوب "شورای مرکزی" مبارزات طبقاتی را سازمان می داد و موجب خشم دولت انگلستان می شد. کابینهی سپهدار نه قادر به حفظ تمامیت ارضی ايران بود و نه می توانست منافع انگلستان در ايران را تضمین کند. "کمیتهی آهنین" به سرکردگی سيد ضياءالدین طباطبایی و رضا ميرپنچ همراه با ۳۰۰۰ سرباز قزاق عازم تهران شدند و دولت را بدون مقاومت سرنگون کردند. رضاخان به عنوان وزير جنگ تمامی جنبش های ملی - منطقه ای و عاملين آنها را یکی بعد از دیگری سرکوب کرد. "جمهوری شورایی گيلان" و "حزب کمونيست ايران"، "فرقهی دمکرات آذربایجان"، جنبش کلنل پسيان در خراسان، قیام ماژور لاهوتی در آذربایجان، جنبش عشایر در کردستان و قیام اعراب در خوزستان توسط ارتش نو پای ايران به خاک و خون کشيده شدند.<sup>۵۳</sup>

جناح محافظه کار با رضاخان نمایندهی شایسته ای برای تضمین منافع قشری خود و حفظ تمامیت ارضی ايران یافت. بعد از اين که او را از تشکیل جمهوری در ايران باز داشت شرایط تاج گذاری وی را مهیا کرد. مجتهدین شيعه چون ابوالحسن اصفهانی، عبدالکریم هائری و محمد حسين نائینی از بنیان گذاری سلسلهی پهلوی حمايت می کردند، زیرا نظام سلطنتی و رضا شاه را ضامن تداوم دولت شيعهی دوازده امامی می دانستند. شوينيست های فارس نیز پشتيبان او بودند، زیرا اقتدار رضا شاه و قدرت دولت مرکزی روح سرخوردهی آنها را تسلی می داد و اسطوره های شاهان هخامنشی را به يادشان می آورد. به همین دلایل غير منتظره نبود که فراکسيون وسیعی از محافظه کاران در مجلس از تاج گذاری او پشتيبانی کردند.<sup>۵۴</sup>

رضا شاه تحت فشار مبارزات ضد امپريالیستی و در کشاکش تعبدگرایی، آرزوهای شوينيست های فارس را کاملاً برآورده کرد. او با قراردادهای "میان دولتی" مرزهای ايران را تثبيت کرد. قرارداد بانک انگلستان و عهدنامهی تلگراف ايران - انگلستان فسخ شد. قانون نظام وظیفهی عمومی که طلاب را نیز در بر می گرفت به تصویب رسید و ارتش شاهنشاهی تا سال ۱۹۴۱ با ۱۲۵۰۰۰ سرباز تشکیل شد. صلاحیت دادگاه های شرعی محدود و "قانون اصول تشکیلات

<sup>۵۲</sup> Vgl. ebd., S. ۱۳۲ff.

<sup>۵۳</sup> Vgl. ebd., S. ۱۴۳ff.

<sup>۵۴</sup> Vgl. ebd., S. ۱۵۳ff.

عدلیه" تصویب شد. صلاحیت امور محضری از آخوندها سلب شد و بوروکراسی حل و فصل این موارد را به عهده گرفت. علمای شیعه از وزارت قضائیه اخراج و فارغ‌التحصیلان امور قضائی جایگزین آن‌ها شدند. "قانون مدنی" و "قانون تجارت" تصویب و عملی شدند. بوروکراسی به صورت ایالتی و ولایتی با ۱۰ استان از نو سازمان‌دهی شد و تحت کنترل دولت مرکزی قرار گرفت. اسامی عربی شهرها با نام‌های فارسی تعویض شدند و تاریخ شمسی جایگزین قمری شد. در فرهنگستان واژه‌های عربی به فارسی ترجمه شدند و موارد آموزشی و پرورشی تحت نظارت حکومت مرکزی قرار گرفتند. دانشگاه تهران برای تربیت کارشناسان و کارمندان ایرانی تأسیس شد. پوشش‌های دینی چون عبا و عمامه منحصر به آخوندها بود و حجاب اسلامی برای زنان و پوشیدن لباس محلی در اماکن عمومی ممنوع بودند. عشایر خلع سلاح و مسکون شدند. برگزاری مراسم ماه محرم محدود شد و از آن پس برای زائران کربلا، مکه و نجف دیگر ویزا صادر نشد. رضا شاه در ایام سال نو نه به قم بلکه به مشهد می‌رفت و بدون پیش‌نماز عبادت می‌کرد. او به این شیوه از یک سو ارزش دینی - اجتماعی حوزه علمیه قم را پائین می‌آورد و از سوی دیگر تأکید می‌کرد که در اماکن دینی و روزهای سنتی نمازگذاری بدون مجتهدین ممکن است.<sup>۵۵</sup>

در دوران سلطنت رضا شاه راه برای صنعتی شدن ایران هموار شد. ساخت راه آهن سراسری و توسعه‌ی راه‌ها شرایط افزایش داد و ستد در مناطق پراکنده‌ی کشور را ایجاد کردند. خلع سلاح عشایر و سازمان نوین قوای مجریه موجب ایجاد نظم عمومی و مناطق صلح‌آمیز در این دوران بودند. انحصار مالیات و تشکیل بانک ملی قدرت مرکزی را تثبیت‌تر کرد. اما تحکیم مونوپل قدرت سبب ایجاد هویت مشخصی برای ملت‌های متفاوت در ایران نشد. زیرا تحمیل فرهنگ و زبان فارسی بر اقلیت‌های ملی و جلوگیری از حق تعیین سرنوشت‌شان مانع این هدف بود. به بیان دیگر تشکیل دولت مقتدر مرکزی نه تنها نقطه‌ی گریز از مرکز کشور چند ملیتی ایران را خنثا نکرد بلکه آن‌را تشدید نیز کرد. سیاست داخلی رضا شاه ضربه‌ای اساسی بر سازمان "دولت در دولت" اسلامیون وارد آورد، ولی آن‌را کاملاً منهدم نکرد. به این شیوه سازمان صلح‌آمیز "جهان بیرونی" نمی‌توانست منجر به نهادینه شدن پروژه‌ی تعقل شود، زیرا رضا شاه در صدر اقشار تبع‌دگرا مجلس شورای ملی را به نهادی نمایشی و بدون هیچ‌گونه استقلال برای قانون‌گذاری مبدل کرده بود. او جنبش‌های طبقاتی و ملی را یکی بعد از دیگری سرکوب کرد بدون آن‌که حل و فصل خردمندانه‌ی آن‌ها را در مجلس مد نظر داشته باشد. سیاست‌های رضا شاه موجب کشتار ۲۴۰۰۰۰ تن از شهروندان ایران در دوران اقتدار او شد.

در نتیجه فروپاشی سه روزه‌ی ایران پس از حمله‌ی متفقین در ایام جنگ جهانی دوم غیر منتظره نبود. سربازان نظام وظیفه به خانه‌های خود گریختند و عشایر دامدار دوباره روی به کوچ آوردند. زندانیان سیاسی پس از آزادی احزاب و نهادهای صنفی تشکیل دادند. آزادی مطبوعات از نو آغاز شد و نهادهای مدنی سازمان‌دهی شدند. مجلس بار دیگر به نهادی مستقل و قانون‌گذار مبدل شد. محمد رضا پهلوی به جانشینی رضا شاه در آمد و نقشی نمایشی بر عهده گرفت. اسلامیون نیز دوباره به میدان آمدند و به ترویج ترور و توحش پرداختند. سینه‌زنی، زنجیرزنی و قمه‌زنی دوباره به راه افتاد و زائران راهی نجف، کربلا و مکه شدند.<sup>۵۶</sup>

<sup>۵۵</sup> Vgl. ebd., S. ۱۵۶f.

<sup>۵۶</sup> Vgl. ebd., S. ۱۶۹f.

با سرنگونی رضا شاه جناح ملی - مذهبی در صدر تبعدگرایی قرار گرفت. این دوران را می‌توان بدون مبالغه دوران قوام‌السلطنه و محمد مصدق نامید. اعمال سیاست‌های متناقض این جناح وابسته به ایدئولوژی آن است. قوام‌السلطنه در دوران زمام‌داریش تحت فشار جنبش‌های اجتماعی، "وزارت خواروبار"، "وزارت کار و اقتصاد ملی" را تشکیل داد. با سازمان "شورای صنعتی ایران" برای "شورای متحده‌ی مرکزی" طرف مقابلی ایجاد کرد که با مشورت همدیگر قانون کار و قراردادهای اشتغال کارگران را تدوین کنند. اما کابینه‌ی او اقدامی برای ایجاد امنیت اجتماعی نکرد زیرا سرکوب جنبش‌های اجتماعی منجر به تثبیت سیاست جناح ملی - مذهبی می‌شد. اعضای "حزب اراده‌ی ملی" و جریان‌های شوینستی و پان‌ایرانیستی به سرکوب جنبش کارگری، مزدوران مالکین به ضرب و شتم دهقانان، اعضای "سازمان فدائیان اسلام" به ترور شخصیت‌های سیاسی و روشنفکران لائیک می‌پرداختند، بدون این‌که مورد تعقیب قوه‌ی قضائیه قرار گیرند.<sup>۵۷</sup>

با پایان جنگ جهانی دوم ایران دوباره مبدل به حوزه‌ی کشاکش دول قدرتمند جهان شد. رقابت متفقین برای کسب انحصار نفت شمال دیپلماسی شوروی را واداشت تا از تشکیل "جمهوری خودمختار آذربایجان" پشتیبانی کند. چندی بعد مانند "فرقه‌ی دمکرات آذربایجان"، "حزب دمکرات کردستان" نیز تشکیل "جمهوری خودمختار کردستان" را اعلام کرد. کابینه‌ی قوام به ناچار این دو جمهوری را به رسمیت شناخت و قراردادی را در ده نکته با آن‌ها منعقد کرد. افزایش نفوذ شوروی در ایران از یک سو و تشدید جنبش کارگری در شرکت نفت و مبارزات ضد امپریالیستی علیه انگلستان از سوی دیگر سبب نا رضایتی دولت بریتانیا بود.

از این رو برنامه‌ریزی و ایجاد اغتشاش در ایران توسط مستشاران انگلیسی امری غیر منتظره نبود. بعد از قیام عشایر در استان فارس قوام سیاستی نوین برگزید. او با ایجاد "حزب دمکرات ایران" و "اتحادیه‌ی سندیکاهای کارگران ایران"، نهادهایی ملی - مذهبی سازمان داد و سرکوب جنبش‌های اجتماعی را بعد از انعقاد پیش‌قرارداد نفت شمال با شوروی به عهده گرفت. بهانه‌ی تسخیر "جمهوری خودمختار آذربایجان" به وسیله‌ی ارتش تضمین امنیت انتخابات مجلس بود. در مبارزه‌ی مسلحانه در مجموع ۲۵۰۰ نفر از اعضای "فرقه‌ی دمکرات آذربایجان" جان باختند و یا به دار آویخته شدند. ۸۰۰۰ نفر محکوم به حبس، ۳۶۰۰۰ نفر محکوم به تبعید و ۷۰۰۰۰ نفر به شوروی گریختند. سران "جمهوری خودمختار کردستان" متعجب از فروپاشی سریع آذربایجان و متأسف از خودداری سیاسی - نظامی شوروی به پیشواز ارتش رفتند. اما این اقدام سبب نشد که آنان دستگیر و به دار آویخته نشوند.<sup>۵۸</sup>

در عرض چندین ماه جناح ملی - مذهبی موفق شد، جنبش کارگری را سرکوب کند و اعضای آن‌را به زیر زمین بفرستد. همچنین جمهوری‌های خود مختار را قلع و قمع کند و بار دیگر طوق تبعید بر گردن شهروندان ایران گذارد. سوء قصد نافرجام به محمد رضا شاه بهانه‌ای شد که درباریون طوق تبعید را تنگ‌تر کنند. با وجودی‌که عامل ترور عضو "سازمان فدائیان اسلام" بود حکومت نظامی اعلام شد و تمامی روزنامه‌های منتقد ممنوع شدند. محمد رضا شاه در صدر تبعدگرایی فرصت را غنیمت شمرد و از مجلس سنا حق انحلال دو مجلس را کسب کرد.

<sup>۵۷</sup> Vgl. ebd., S. ۱۷۱ff., ۱۸۳

<sup>۵۸</sup> Vgl. ebd., S. ۱۷۸ff., ۱۸۷ff., ۱۹۲f.



تا سقوط کابینه‌ی قوام‌السلطنه در مجلس شانزدهم جناح ملی - مذهبی به بهترین وجه موفق به تحقق وظیفه‌ی سیاسی - تاریخی خود شد. بار دیگر درباریون و اسلاميون به میدان سیاسی باز گشتند. موفقیت هواداران دربار در انتخابات فقط به این دلیل بود که به مراتب بهتر از اعضای "حزب دمکرات ایران" تقلب می‌کردند. در مجلس شانزدهم جناح ملی - مذهبی تحت فشار مبارزات ضد امپریالیستی به نام "جبهه‌ی ملی" متفق شد تا در مقابل دربار برنامه‌ی ملی شدن صنایع نفت را متحقق کند. پشتیبانی اعضای جبهه‌ی ملی از بازگشت آیت‌الله کاشانی از تبعید و انتخاب او به ریاست مجلس از این رو بود که او بر خلاف مجتهدین شناخته شده‌ی این دوره با نفوذ انگلستان در ایران مخالفت می‌کرد. درباریون نیز حامی او بودند زیرا او در کمونیست‌ستیزی کاملاً جدی بود.<sup>۵۹</sup>

جناح ملی - مذهبی با وزارت دکتر محمد مصدق رهبری نوین یافت. این بار باج‌دهی به دول قدرتمند و یا به بیان دیگر "موازنه‌ی مثبت" برنامه‌ی دولت را معین نمی‌کرد، بلکه به جای آن "موازنه‌ی منفی" در دستور کار کابینه قرار گرفت. بعد از تصویب قانون ملی شدن صنایع نفت، دولت انگلستان ایران را بایکوت کرد و کشتیرانی در بنادر خلیج فارس را تحت کنترل خود درآورد. شدت بحران اقتصادی منجر به تشدید مبارزات طبقاتی شد. با وجودی که کارگران از ملی شدن صنعت نفت دفاع می‌کردند، کابینه‌ی مصدق قوانینی را برای سرکوب جنبش کارگری به تصویب رساند و قوای انتظامی در این راستا کوشا بود. بعد از گذشت ۱۵ ماه وزارت، مصدق موفق به حل اختلاف با انگلستان نشد. نزاع او با شاه برای کسب وزارت جنگ منجر به استعفای او از پست نخست وزیری شد. با برگزیده شدن قوام‌السلطنه به مقام نخست وزیری، قیام ۳۰ تیر به وقوع پیوست. در این جنبش مردم به محمد رضا شاه گوش‌زد کردند که طوق تبعید بر گردن نمی‌نهند. شاه هراسان از شورش مردمی دوباره پست نخست وزیری و وزارت جنگ را به مصدق محول کرد.

مصدق اما بیشتر به فکر تدارک سفر درباریون به خارج بود تا حل بحران صنعت نفت. زمانی که تاریخ سفر شاه اعلام شد، اسلاميون هراسیده اوباش را به سرکردگی شعبان بی‌مخ سازمان‌دهی کردند تا جلوی سفر او و همسرش ثریا را بگیرند. اهالی میدان و شهرنو با شعار "جاوید شاه" به خانه‌ی مصدق حمله ور شدند و در خانه‌ی او را شکستند. فرار مصدق منجر به نجات جان او شد.

مصدق در دوران نخست وزیری‌اش چنان وضعیتی ایجاد کرد که حتا اعضای جبهه‌ی ملی نیز دیگر در مجلس شرکت نمی‌کردند. مجلس نمی‌توانست تشکیل جلسه دهد، زیرا حداقل تعداد نمایندگان برای اجلاس حضور نداشتند. با وجود این فاجعه مصدق از شاه خواهان اختیارات تام به مدت شش ماه و انحلال مجلس برای حل مسئله‌ی نفت با انگلستان شد. محمد رضا شاه در حالی که برنامه‌ی کودتا در سر داشت، در خواست او را قبول کرد. چندی بعد وی مصدق را عزل و ژنرال زاهدی را جانشین او کرد و به اروپا گریخت. مردم با آگاهی از فرار شاه به خیابان‌ها ریختند، مجسمه‌های شاهان پهلوی را به پائین کشیدند و بلوار شاه را بلوار جمهوری نامیدند.

<sup>۵۹</sup> Vgl. ebd., S. ۱۹۷f.

گریز شاه از ایران اوج بحران قشر محافظه کار بود. ائتلاف درباریون و اسلامیون برای حفظ نظام سلطنتی پاسخی به این بحران شد که مصدق به عنوان نماینده‌ی جناح ملی - مذهبی ایجاد کرده بود. کابینه‌ی مصدق با برنامه‌ی کودتای آمریکا، به سرکردگی ژنرال زاهدی، با کمک دلارهای آیت‌الله بهبهانی و با شرکت اوباش میدان و شهرنو سقوط کرد.

با موفقیت کودتای ۲۸ مرداد دوران سیاه تبعید دوباره برای شهروندان ایران آغاز شد. بعد از بازگشت شاه به ایران اداره‌ی کارآگاهی زیر نظر ژنرال بختیار و با همیاری مستشاران آمریکایی برای انهدام اپوزیسیون سازمان‌دهی شد. خبرنگاران منتقد، افسران ناراضی، روشنفکران چپ، اعضای حزب توده و "حزب دمکرات کردستان" دستگیر و زندانی شدند. دکتر فاطمی وزیر امور خارجه دستگیر و اعدام شد. در مجموع ۵۴۸ افسر ارتش دستگیر، ۲۷ نفر اعدام و بقیه روانه‌ی زندان شدند. سازمان تروریستی "فدائیان اسلام" منهدم و اعضای آن محاکمه و اعدام شدند.

با کودتای ۲۸ مرداد اқشار محافظه کار بار دیگر زیر پوشش شاه و دربار گرد هم آمدند. آیت‌الله بروجردی موفقیت کودتا را به محمد رضا شاه تبریک گفت و شاه در پیش چشم عموم دست او را بوسید. به این شیوه نمایندگان دربار و اسلام ائتلاف خود را جشن گرفتند و به مردم رسم تبعیت آموختند. مخالفان به اجبار به زیرزمین رفتند و نطفه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه را علیه تبعیدگرایان درباری گذاشتند.<sup>۶۰</sup>

ائتلاف محافظه کاران طولی نکشید زیرا سرمایه‌داری جهانی ایران را برای صدور سرمایه در نظر گرفته بود. طرح اصلاحات ارضی در مجلس نوزدهم برنامه‌ای برای ایجاد شرایط کلی تولیدی بود. مالکین هراسیده دست به دامان آیت‌الله بروجردی شدند و او اصلاحات ارضی را مغایر با شریعت اعلام کرد. آیت‌الله بهبهانی نیز با استناد به قانون اساسی اصلاحات ارضی را غیر قانونی دانست. محمد رضا شاه در نامه‌ای خطاب به آیت‌الله بروجردی یادآوری کرد که اصلاحات ارضی طرح بخصوصی نیست زیرا در تمام جهان عملی شده است. آیت‌الله بروجردی در پاسخ به او نوشت که در تمامی دنیا نظام سلطنتی نیز سرنگون شده است.

گشایش بیستمین مجلس مصادف با مرگ آیت‌الله بروجردی بود و به این صورت شرایط سیاسی برای طرح دوباره اصلاحات ارضی بهبود یافت. در این انتخابات اعضای "حزب ملیون" و "حزب مردم" و گروهی مستقل به نمایندگی علی امینی به مجلس راه یافتند. امینی پس از کسب سمت نخست وزیری با شعار "انقلاب سفید یا انقلاب سرخ" برای تحقق اصلاحات ارضی تبلیغ می‌کرد. ژنرال تیمور بختیار به سرکردگی مالکین موجب شورش خونینی در تهران و شهرهای استان فارس شد. تبعید او به عراق اما موجب حل بحران سیاسی نشد زیرا اصلاحات ارضی زمین‌های اوقاف را نیز در بر می‌گرفت. برای اولین بار در تاریخ ایران سازمان اسلامیون به عنوان نهاد "دولت در دولت" در خطر واقعی قرار داشت.

بعد از ناکامی امینی، اسدالله اعلم به سمت نخست وزیری رسید. طرح اصلاحی انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی کاسه‌ی صبر اسلامیون را لبریز کرد زیرا این طرح برای زنان و اقلیت‌های مذهبی نیز حقوق انتخاباتی قائل بود. اسلامیون به وسیله‌ی "هیئت مؤتلفه‌ی اسلامی" که شامل روحانیون و بازاریون می‌شد و زیر نظر شورای روحانیت قرار داشت چنان تبلیغاتی سازمان داد که اسدالله اعلم عقب نشینی کرد و طرح حق انتخاب زنان را نامتناسب برای ایران نامید. محمد

<sup>۶۰</sup> Vgl. ebd., S. ۲۰۰ ff.

رضا شاه بعد از ناکامی نخست وزیر رفراندومی را برای تأیید "برنامه شاه و مردم" که "انقلاب سفید" می‌نامید، در نظر گرفت. در حالی که روحانیت سلطنت خواه اصلاحات ارضی را مغایر با اسلام نمی‌دانستند "هیئت مؤتلفه" اعتصاب بازار را سازمان داد و در مساجد علیه "انقلاب سفید" تبلیغ کرد. یک شیخ اسلامی به نام خمینی که تا کنون به فتوای قتل این و آن برای "سازمان فدائیان اسلام" بسنده می‌کرد به میدان آمد و اصلاحات ارضی را توطئه‌ای علیه اسلام و روحانیت در ایران نامید. او برای مقابله با "انقلاب سفید" متوسل به مبتذل‌ترین مباحث روزمره شد و ارتجاعی‌ترین راه را انتخاب کرد. او بالای منبر به فحاشی به اقلیت‌های مذهبی (یهودها و بهایی‌ها)، شهروندان دول غربی و زنان متجدد پرداخت و آن‌ها را عامل فساد در "امت اسلامی" نامید. اعضای "هیئت مؤتلفه" قیام اسلامیون را در آستانه‌ی رفراندوم سازمان دادند که منجر به فاجعه‌ی ۱۵ خرداد شد. در این شورش حدود ۱۰۰۰ نفر کشته و ۲۰۰ نفر روحانی، بازاری و اعضای جناح ملی - مذهبی دستگیر و زندانی شدند. خمینی چندی بعد از آزادی بحث پیرامون قانون کاپیتولاسیون (منع محاکمه و مجازات شهروندان آمریکا در ایران) در مجلس را به انتقاد کشید و آن‌را برنامه‌ای آمریکایی و مغایر با شریعت نامید. گستاخی خمینی این بار منجر به تبعید او به خارج شد. اسلامیون با ترور نخست وزیر وقت حسن علی منصور انتقام این عمل را گرفتند.

با انتصاب حسن نصیری به ریاست ساواک تعقیب و سرکوب اسلامیون تشدید شد. در دوران نخست وزیری هویدا سران "حزب ملل اسلامی" شناسایی و محکوم به زندان شدند. بیش از ۱۰۰ نفر از اعضای "هیئت مؤتلفه‌ی اسلامی" بازداشت، ۴ نفر به اعدام و ۹ نفر به حبس محکوم شدند.<sup>۶۱</sup>

اسلامیون و بازاریون تنها جریانی بودند که با دولت و برنامه‌های اقتصادی‌اش مقابله می‌کردند. بعد از افزایش قیمت نفت محمد رضا شاه سرمست از قدرت، "حزب مردم" و "حزب ایران نوین" را در "حزب رستاخیز" متحد کرد. شهروندان مسن‌تر از ۱۸ سال موظف بودند یا عضویت این حزب را بپذیرند و یا به خارج مهاجرت کنند. تبعیت از شاه به عنوان وارث "تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی" و طراح "انقلاب سفید" ضرورت عضویت در این حزب بود و دیگران مشکوک به همکاری با "ارتجاع سیاه و سرخ" بودند.

اما مقبولیت تاریخی - دنیوی که "حزب رستاخیز" برای محمد رضا شاه ایجاد می‌کرد نمی‌توانست به تنهایی جایگاه او را به عنوان صدر قشر محافظه‌کار در ایران تثبیت کند. به همین دلیل او به فکر ایجاد مشروعیت دینی نیز برای خود بود. برای اثبات ایمان به اسلام به زیارت حج رفت. برای فریب عوام مدعی شد که دست امام رضا بر کمر او نقش شده است و حضرت عباس او را از افتادن به پرتگاهی نجات داده است. از یک سو سازمان اوقاف هزینه‌ی تحصیل طلاب را می‌پرداخت، قرآن آریامهری منتشر می‌کرد، سپاه دین سازمان می‌داد و در مدارس ۲۰۰۰۰ آخوند به تدریس فقه اشتغال داشتند. از سوی دیگر برای مبارزه با "ارتجاع سیاه و سرخ" و ترویج "اسلام لیبرال" حسینه‌ی ارشاد و دانشگاه الهیات در تهران تأسیس شدند. در حالی که مأموران ساواک دانش آموزان را برای انشائی انتقادی شناسایی و ضرب و شتم می‌کردند، در حالی که جوانان غیور و مبارز را دو زانو بر زمین می‌نشاندند و از آن‌ها برای تدریس تعبد به دیگران توابع می‌ساختند، در حالی که برای ارضای عقده‌های شاه مفلوک‌شان از آنان توبه‌نامه می‌طلبیدند و در حالی که مبارزین و

<sup>۶۱</sup> Vgl. ebd., S. ۲۱۲ff.

نمایندگان پروژه‌ی تعقل را به بند می‌کشیدند و جانشان را می‌ستاندند، همه‌گونه امکانات برای اسلاميون دماغوگ و موحش ایجاد می‌کردند. در حالی که هر کتابی با محتوای روشنگری سانسور می‌شد اسلاميون مکار با عمامه و کروات، نگون‌بختی شهروندان ایران را در حسینیه‌ی ارشاد طراحی می‌کردند.<sup>۶۲</sup>

محمد رضا شاه خودپسندانه به خود عناوینی چون "خدايگان"، "شاه شاهان"، "شاهنشاه آریامهر" و "بزرگ ارتش داران" می‌داد و از مردم تحت شعار "خدا، شاه، میهن" تبعیت بی‌چون و چرا می‌طلبید. واژه‌های ملت و مردم برای او بیگانه بودند زیرا شهروندان ایران را رمه می‌پنداشت. وقاحت و تعبدگرایی برای او حد و مرزی نداشت. پس از ۳۸ سال سلطنت و بعد از سرنگونی‌اش کتابی با عنوان "پاسخ به تاریخ" نوشت زیرا او نه به شهروندان ایران بلکه فقط و فقط به تاریخ پاسخ گو بود.

در دوران سلطنت محمد رضا شاه جنبش‌های اجتماعی، ملی و طبقاتی یکی بعد از دیگری سرکوب شدند بدون آن که حل و فصل مصالمت آمیز آن‌ها در نهادهای مدنی و مجلس در نظر گرفته شده باشند. بدیهی است که صنعتی شدن کشور و نوسازی اجتماعی به بخشی از آرمان‌های شهروندان پاسخ داد. بدیهی است که ایجاد نظم و امنیت و "جهان بیرونی" صلح آمیز اشتیاق شهروندان متمدن و متعقل را همواره فزون‌تر برای تعیین سرنوشت خود بر انگیخت. اما نظام تعبدگرایی پهلوی از عهده‌ی پاسخ دادن به انتظارات مردم شهری عاجز بود. به همین دلیل مردم شریف و مبارز ایران نظام سلطنتی را در هم کوبیدند و تمدن قلابی خاندان پهلوی را به فاضلاب تاریخ روانه کردند.<sup>۶۳</sup>

در بحبوحه‌ی انقلاب نمایندگان ملی - مذهبی به دو جناح تقسیم شدند و به عنوان محلل برای رفع اختلافات اسلاميون با درباريون با شعار "هم شاه، هم خمینی" به میدان آمدند. جعفر شریف‌امامی بعد از کسب مقام نخست وزیری برای رضایت خاطر اسلاميون، تاریخ هجری شمسی را جایگزین تاریخ شاهنشاهی کرد، فرمان تعطیل کازینوها را صادر و فروش مشروبات الکلی را محدود کرد. در همان هنگام هواپیمایی در فرودگاه مهرآباد آماده پرواز شد که آیت‌الله خمینی را از تبعید به ایران بازگرداند. سربچی خمینی و تشدید جنبش‌های اجتماعی منجر به سقوط کابینه‌ی شریف‌امامی شد. کابینه‌ی نظامی نیز نه می‌توانست، انقلاب را سرکوب کند و نه قادر بود به بحران سیاسی - اجتماعی خاتمه دهد. بعد از ناکامی دولت نظامی بار دیگر نماینده‌ای از جناح ملی - مذهبی به پست نخست وزیری گماشته شد. شاپور بختیار بعد از کسب این مقام به سلطنت مشروطه‌ی محمد رضا شاه تن داد و به آیت‌الله خمینی پیشنهاد کرد که نهادی چون واتیکان در قم تشکیل دهد. جناح دیگر ملی - مذهبی از نایب‌السلطنه تهرانی گرفته تا نمایندگان "جبهه ملی" چون دکتر سنجابی و "نهضت آزادی" مانند مهدی بازرگان یکی پس از دیگری با هدف رفع اختلاف بین محمد رضا شاه و آیت‌الله خمینی به "نوفل لوشاتو" سفر کردند و با شعار "الله اکبر، خمینی رهبر" باز گشتند.

در حالی که شهروندان متمدن و متعقل ایران با آرمان‌هایی چون برابری، آزادی اندیشه، عدالت اجتماعی و اقتصادی و استقلال سیاسی - اقتصادی از امپریالیسم به خیابان‌ها آمدند و تحقق این اهداف را در سرنگونی شاه و نظام سلطنتی می‌جستند، اسلاميون مکار با ایجاد "شورای انقلاب اسلامی" نهادی برای دولتی کردن تعبد و ترویج ترور و توحش

<sup>۶۲</sup> Vgl. ebd., S. ۲۶۹f.

<sup>۶۳</sup> Vgl. ebd., S. ۲۸۱ff.

سازمان دادند. این بار اما ایرانیان باید آداب و رسوم تبع‌دگرایی را به درستی می‌آموختند. آن‌ها باید هزینه‌ی هشتاد سال سرپیچی و مبارزه برای تعقل را می‌پرداختند. تسخیر هرگونه اندیشه‌ی رهایی، شکست هرگونه آرمان برابری، نفی هرگونه آرزوی عدالت خواهی، دشمن تراشی، شادی ستیزی و شهید پروری برنامه‌ای بود که اسلام‌یون موحش و متحجر برای شهروندان ایران تدارک دیده بودند.

تحکیم این برنامه اما بلافاصله بعد از سرنگونی محمد رضا شاه آغاز نشد. در آستانه‌ی انقلاب امامان جمعه هر یک از دیگری جاهل‌تر از منبرها مبلغ سرکوب مردم شدند و پشتوانه‌ی دینی آن‌را مهیا کردند. وحوش اسلامی و جوانان فریب خورده از حسینیه‌ها و مساجد به بیرون سرازیر شدند و به صورت زنان بی‌حجاب تیغ کشیدند، اسید بر چهره‌ی آنان ریختند و آن‌ها را روسپی نامیدند. همجنس‌گرایان را به خلوت گاه کشیدند و سلاخی کردند. به مراکز فرهنگی چون سینماها و خانه‌های جوانان حمله ور شدند، آن‌ها را به آتش کشیدند و کشتار انسان‌های بی‌گناه را سازمان دادند. هر چه که موجب اندکی شادی می‌شد و هر چه که شهروندان زیبا می‌دانستند، نابود کردند. به این شیوه اسلام‌یون قبل از انقلاب فرهنگ مرتجع، متعرض و مخرب خود را به جهانیان نمایش دادند.

سرکوب شهروندان اما بعد از سرنگونی محمد رضا شاه و رفراندم جعلی اسلام‌یون ابعاد جدیدی گرفت. تمامی تمایلات حیوانی و علائق غریزی اسلام‌یون که با ایجاد "جهان بیرونی" صلح‌آمیز در دوران سلطنت به "جهان درونی" آن‌ها منتقل و محدود شده بود، بعد از فروپاشی نظام به "جهان بیرونی" سرازیر شد. اسلام‌یون این بار چنان درس عبرتی به تعقل‌گرایان دادند که چندی نگذشت که محمد رضا شاه برای ناظرین به صورت دولت مردی مصلح و انسان دوست در آمد. نه تعویض شیوه‌ی تبع‌دگرایی، بلکه شدت و درجه‌ی توحش آن ناظرین را مبهوت کرده بود. همان‌گونه که در دوران سلطنت، اوپاش در خیابان‌ها "جاوید شاه" می‌گفتند، اسلام‌یون با شعار "خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه‌دار" به میدان آمدند. همان‌گونه که وزرای چاپلوس بر دست خونین شاه بوسه می‌زدند، رئیس‌جمهور اسلامی - سید ابوالحسن بنی‌صدر - بر دست خونین ناجی و مرجع تقلیدش - آیت‌الله خمینی - بوسه می‌زد و به این شیوه مروج فرهنگ تبع‌دگرایی بود. همان‌گونه که درباریون فراتر از قانون به رشوه‌خواری، اختلاس و فروش مواد مخدر مشغول بودند، اسلام‌یون دادگاه روحانیت را سازمان دادند که آخوندها دور از چشم مردم و فرای شریعت دست به هرگونه جنایت و جهالتی بزنند.<sup>۶۴</sup>

با تأیید قانون اساسی جمهوری اسلامی، تبعیت قانونمند و نهادینه شد. شورای نگهبان، مجلس خبرگان و ولایت فقیه موظف به سازمان‌دهی آن شدند. اسلام‌یون مراکز تعقل چون دانشگاه‌ها را به مدت سه سال بستند و فرزانه‌های فرهنگی و علمی را مجبور به تبعید کردند. استاد و دانشجو را موظف به تسلیم و تبعیت کردند و برای تضمین و پاسداری از تبعید، اوپاش "خط امام" و "حزب‌الله" را در دانشگاه‌ها سازمان دادند. با ضرب توسری بر سر زنان روسری کشیدند و چادر بد حجابان را به پیشانی آن‌ها منگنه کردند. در زندان‌ها تواب ساختند و به مردم شیوه‌ی تسلیم و رسم تبعید را آموختند. با استناد به آیه‌های "شریفه" و منابع دینی به زندانیان سیاسی تجاوز کردند و حرمت انسان و انسانیت را شکستند. نسل آرمان‌خواه انقلاب را دو زانو نشانند و از آن‌ها برای پذیرش نظم نابرابر اسلامی بیعت گرفتند. اما تبعیت

<sup>۶۴</sup> Vgl. ebd., S. ۳۱۳ff.

برای اسلاميون جاهل و جبار كافي نبود. آنها مي‌خواستند به مردم بياموزند كه اسلحه‌اي را حمل كنند و هزينه‌ي گلوله‌اي را بپردازند كه با آن جانشان را مي‌ستانند و قبري را بكنند كه در آن گمنام به خاك سپرده مي‌شدند.

نوجوانان را در مدارس به عنوان بسيجي سازمان دادند و مجهز به كليد پلاستيكي بهشت براي صدور انقلاب كذب اسلامي آنان را به روي محوطه‌هاي مين‌گذاري شده فرستادند. با قرباني كردن آنان "خانواده‌هاي شهدا" را از يك سو همسنگر خود ساختند و از سوي ديگر ارزش‌هاي مقبول اجتماعي چون شجاعت و پايداري را مبدل به حماقت كردند. كودكان را براي جاسوسي والدين و نزديكانشان فريب دادند و براي جنايات خود شريك جرم ساختند. بر سر ملت‌هاي رنجديده كه براي تعيين سرنوشت خويش مبارزه مي‌كردند بمب ريختند و مجروحان جنگي را به جوخه‌هاي اعدام سپردند. دسته‌هاي "امر به معرف و نهي از منكر" سازمان دادند و روابط عشاير قرون وسطا را به شهروندان تحميل كردند. جوانان غيور را براي عبرت ديگران در ملاء عام شلاق زدند و بر عكس سوار خر كردند و در شهر گردانند و شخصيت و حرمت‌شان را شكستند. در اماكن عمومي دختران و زنان آرايش شده را ضرب و شتم كردند و بر لب‌هاي آنها تيغ كشيدند. به مجالس عروسي حمله‌ور شدند و عروس و داماد را به جرم شادي و پاكيوبي با افراد نامحرم به شلاق كشيدند. از يك سو ثروت كشور و دست آوردهاي طبقه‌ي كارگر را به غارت بردند و زمينه‌ي فقر را ايجاد كردند. از سوي ديگر قربانيان اين نظم نابرابر را به جرم تن فروشي به جوخه‌هاي سنگسار سپردند و يا به جرم دزدي دست و پاشان را قطع كردند. قاتلين حرفه‌اي تربيت كردند و براي انهدام اپوزيسيون آنان را به خارج از كشور اعزام داشتند. با سازمان ترور و توحش، سانسور را به خود سانسوري مبدل كردند و حتا به خارج از كشور نيز بسط دادند. به اين شيوه از يك سو به "جهان دروني" انسان‌ها رخنه كردند و حتا خلوت‌گاهي براي طرح ايده‌ي آزادي، آرزوي برابري، انسان دوستي و سرنگوني حكومت وحوش اسلامي باقي نگذاشتند. از سوي ديگر "جهان بيروني" را مدام با كمك اوباش "حزب‌الله" و "سربازان گمنام امام زمان" و تحت شعار "خميني عزيزم، بگو كه خون بريزم" به اغتشاش و ناامني كشيدند.

به بيان ديگر اسلاميون نفس مبارزه را شكستند. تلفات جاني، خسارات مادي، زبان‌هاي اخلاقي و فرهنگي و عاطفي‌اي كه شهروندان ايران متحمل شدند، هنوز به درستي قابل محاسبه نيستند. اما دولت خاتمي به وقاحت تمام و پس از ۲۴ سال تمدن ستيزي عريان، سازمان‌دهي جنايت و جهالت، ترويج ترور و توحش با كمال وقاحت و بي‌شرمي نماينده‌ي تمدن ايراني شد و وي در مجالس بين‌المللي در مورد آن نيز سخن راند.

#### نتيجه:

۱) تاريخ مبارزاتي صد سال اخير ايران را بايد مبارزه‌ي تمدن و تعقل با توحش و تعبد ناميد. مبارزه عليه توحش و تعبد پديده‌اي جهان شمول و وابسته به تحولات "جهان دروني" انسان و ايجاد "جهان بيروني" صلح‌آميز است. از جنبش مشروطه تا خيزش‌هاي توده‌اي و جنبش كارگري موجود همه و همه نمونه‌هاي عيني طغيان جمعي عليه تعبدگرايان درباري و اسلامي‌اند. با وجود يك قرن مبارزه، پروژه‌ي تعقل بر تعبد و تمدن بر توحش در ايران هنوز پيروز نشده است و سرنوشت شهروندان متمدن در چنبره‌ي تمدن ستيزان اسلامي قرار دارد.

دست آورد اسلامیون آنقدر فاجعه آمیز است که قلم قادر به تشریح آن نیست. برخی دلایل شکست آرمان‌های انقلاب را نه در شرکت و رهبری اسلامیون تعبدگرا، بلکه در کلیت انقلاب جستجو می‌کنند. به همین دلیل دست به دامن سران نظام اسلامی شده و خواهان برگزاری رفراندوم برای حذف سیاسی آن‌ها هستند. برخی دیگر دست به دامن اسلامیون در هجرت، برای سرنگونی نظام اسلامی می‌کوشند. اینان یکی مفلوک‌تر از دیگری پناه به تعبدگرایانی می‌برند که شهرتشان فقط و فقط به علت طراحی و سازمان‌دهی فاجعه‌ی "انقلاب اسلامی" در ایران است. این بی‌خردان که روزمره‌ی سیاسی خود را با ائتلاف با این جناح و آن جناح ملی - مذهبی سر می‌کنند، نمی‌دانند و نمی‌فهمند که پروژه‌ی تعقل و کثرت‌گرایی با کمک تعبدگرایان متحقق نمی‌شود. همان‌گونه که پروژه‌ی خردورزی دنیوی و لائسیسم با همکاری اسلامیون به نتیجه نخواهد رسید.

تحولات سیاسی - اجتماعی موجود در ایران به ناظرین حساس نوید می‌دهند که روند تمدن و تعقل بر تمدن‌ستیزان و تعبدگرایان پیروز خواهد شد. بحران جمهوری اسلامی را نیز باید در همین پدیده جستجو کرد. نه فقط فقر، بیکاری، تن فروشی و اعتیاد بلکه و بخصوص تحولات "جهان درونی" شهروندان ایرانی نشانه‌ی بحران اسلامیون است. افزایش و پیچیدگی روابط همه جانبه‌ی اجتماعی منجر به تفکیک "جهان درونی" انسان در جناح "خیرخواه" و جناح "خودخواه" می‌شود. به بیان دیگر معیارهای ارزشی - اجتماعی وابسته به انسان هستند. نه این تفسیر و آن تفسیر دینی ملاک اخلاق‌اند و نه این مرجع و آن مرجع تقلید آن‌را نمایندگی می‌کنند. این برش روحی - اجتماعی به شیوه‌ای مناسب به زبان عامی - اسلامی هاشم آغاچری مطرح شده است: "مردم ایران میمون نیستند که تقلید کنند."

۲) در سازمان‌دهی پروژه‌ی تعبد جناح ملی - مذهبی در ایران نقش کلیدی ایفا کرده و می‌کند. در دو دوره‌ی حساس تاریخی یعنی بعد از سرنگونی رضا شاه و در آستانه‌ی انقلاب این جناح محافظه‌کار شرایط تثبیت تعبدگرایان درباری و اسلامی را مهیا کرد.

با سرنگونی رضا شاه شرایط برای ایجاد جمهوری دوباره مهیا شد. اما نمایندگان ملی - مذهبی تن به این امر ندادند. این جناح به مدت ۱۲ سال زمام امور را در دست داشت. "سازمان فدائیان اسلام" به ترور شخصیت‌های سیاسی و روشنفکران لائیک می‌پرداخت و روزنامه‌ی پرچم اسلام را نیز منتشر می‌کرد. بعد از قتل احمد کسروی و همکاری در دادگاه، برادران امامی بدون هیچ‌گونه مشکلی آن‌جا را با درشکه ترک کردند. یکی از وزرای کابینه‌ی قوام‌السلطنه به نام هژیر حتا از این دو قاتل جانبداری می‌کرد زیرا کسروی را ملحد و حکم قتلش را واجب می‌دانست. ترور رزم‌آرا نیز برنامه‌ی جریان‌های ملی - مذهبی بود. رئیس مجلس آیت‌الله کاشانی از قتل رزم‌آرا مسرور شد و خلیل تهماسبی را مجاهد و فداکار نامید بدون این‌که مورد تعقیب قضایی قرار گیرد. به همین صورت اعضای "حزب اراده‌ی ملی" و جریان‌های پان‌ایرانیستی به سرکوب جنبش‌های اجتماعی می‌پرداختند بدون اینکه دستگیر و مجازات شوند.

همین پدیده را می‌توان بار دیگر در دوران انقلاب مشاهده کرد. در حالی‌که اسلامیون به سرکوب مردم می‌پرداختند و در بیدادگاه‌های "انقلاب اسلامی" جان و مالشان را می‌ستاندند، مهدی بازرگان مبلغ "صبر انقلابی" بود. حماقت این جناح محافظه‌کار مربوط به دیدگاه متناقض‌اش است. همان‌گونه که هژیر قربانی "فدائیان اسلام" شد، همان‌گونه که مصدق

قربانی نظام سلطنتی شد به همان شیوه نیز اعضای کابینه‌ی موقت دولت بازرگان هر کدام به شکلی قربانی نظامی شدند که خود شرایط ایجادش را مهیا کرده بودند.

۳) طرح‌های "برخورد تمدن‌ها" و "گفتگوی تمدن‌ها" پشتوانه‌ی تحقیقاتی ندارند زیرا در آن‌ها از مقوله‌ی تمدن برای طراحی برنامه‌های استراتژیک سؤاستفاده می‌شود. خطوط گسل نه در میان تمدن‌ها، ملت‌ها و یا ادیان بلکه از یک سو میان تعبدگرایان و تعقل‌گرایان قرار گرفته است. به این ترتیب که این خطوط میان حکومت‌های مستبد و ستمکار که به وسیله‌ی ترور، شهروندان را موظف به تبعیت می‌کنند و شهروندان متمدنی که برای حق تعیین سرنوشت خود مبارزه می‌کنند، کشیده شده است. از سوی دیگر این خطوط بین تعبدگرایان قرار دارد، یعنی میان حکومت‌های مستبد که حاضر به تبعیت از حکومت‌های قدرتمند جهان نیستند، کشیده شده است. به بیان دیگر نه حکومت‌های مستبد که حق تعیین سرنوشت را از شهروندان خود سلب می‌کنند و نه حکومت‌های قدرتمند جهان که برای تحقق اهداف اقتصادی و ایفای نقش هژمونیک خود دست به کشتار نیز می‌زنند، هیچ‌یک نماینده‌ی تمدن نیستند.

نمایندگان واقعی تمدن بیش از ۳۰۰۰ نهاد غیر دولتی و بدون مرزاند که برای تحقق حقوق بشر، بهبود و حفظ محیط زیست، مبارزه با مرگ اطفال، مبارزه با بیماری‌ایدز، توسعه‌ی اقتصادی، مبارزه با گرسنگی و سؤتغذیه مبارزه می‌کنند. به زبان ساده‌تر نه "برخورد تمدن‌ها" بلکه "برخورد تعبدگرایان"، نه "گفتگوی تمدن‌ها" بلکه "معامله‌ی تعبدگرایان" آن چیزی را مفهوم می‌کنند که هانتینگتون و خاتمی در نظر دارند.

در نتیجه نزاع آمریکا با وحوش اسلامی که تا کنون از آنها حمایت می‌کرد نه به منظور تحکیم تمدن، بلکه برای موظف کردن آن‌ها به تبعیت از نظم سرمایه‌داری جهانی و جایگاه هژمونیک ایالت متحده است. اینک در این معرکه اعضای سابق "حزب رستاخیز" خود را وارث جنبش مشروطه می‌دانند و از آمریکا در خواست سرنگونی جمهوری اسلامی را دارند. مانند آیت‌الله خمینی خواهان برگزاری رفراندوم برای تأیید نظام سلطنتی - اسلامی هستند. این‌گونه که روشن است، این حضرات از یک سو در بحبوحه‌ی سیاسی موجود از مردم "حق شناس" ایران ندامت‌نامه می‌طلبند که چرا اصلاً محمد رضا شاه "خادم" را سرنگون کرده‌اند و از سوی دیگر قصد دارند که با تشکیل دوباره‌ی دربار، "رضا شاه دوم" را به صدارت جناح محافظه‌کار در ایران در آورند.

#### منابع :

Fukuyama, Francis (۱۹۹۲): Das Ende der Geschichte, Berlin

Anderson, Perry (۱۹۹۳): Zum Ende der Geschichte, Berlin

Menzel, Ulrich (۱۹۹۱): Jenseits des Ost-West-Konflikts - Heit die neue Trilaterale USA-Japan-Deutschland?, in PROKLA Nr. ۸۴ S. ۴۰۰ff., Münster

Huntington, Samuel (۱۹۹۶): Der Kampf der Kulturen, München/Wien.

Rigaux, Francois (۱۹۹۱): Reflexion über eine neue Weltordnung, in PROKLA Nr. ۸۴, S. ۳۸۴ff., Münster



Elias, Norbert (۱۹۹۰): Über den Prozess der Zivilisation - Wandlungen der Gesellschaft - Entwurf zu einer Theorie der Zivilisation, Bd. II, ۱۵. Auflage, ۱. Auflage ۱۹۷۶, Frankfurt/Main

Elias, Norbert (۱۹۹۰): Über den Prozess der Zivilisation - Wandlungen des Verhaltens in den weltlichen Oberschichten des Abendlandes, Bd. I, ۱۵. Auflage, ۱. Auflage ۱۹۷۶, Frankfurt/Main

Weber, Max (۱۹۸۱): Die Protestantische Ethik I - Eine Aufsatzsammlung, (Hrsg.) Johannes Winkelmann, Tübingen

Kant, Immanuel (۱۹۶۷): Religion innerhalb der Grenzen der Vernunft, Berlin (ost)

Habermas, Jürgen (۱۹۸۸): Theorie des kommunikativen Handelns, Handlungsrationalität und gesellschaftliche Rationalisierung, Bd. I, ۳. Auflage, Frankfurt/M

Horkheimer, Max/Adorno, Theodor W. (۱۹۴۷): Dialektik der Aufklärung - Philosophische Fragmente, Amsterdam

Feridony, Farshid (۲۰۰۰): Transformationsprozesse in einer "Islamischen Republik" - Ökonomische, politische und soziokulturelle Analyse der Entstehungs- und Kontinuitätsbedingungen der "Islamischen Republik Iran", Berlin

آیرملو، رضا (۱۳۷۸): مدینه‌ی فاضله‌ی ایرانی - از امام زمان تا امام زمان، یوته بوری، سوئد

آیرملو، رضا (۱۳۸۰): زن در گرداب شریعت، سوئد

امیری، مجتبی (مترجم و ویراستار) (۱۳۷۴): هانتینگتون و منتقدانش، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران

پاکدامن، ناصر (۱۳۷۷): قتل کسروی، سوئد

پهلوان، چنگیز (۱۳۸۰): تمدن، اسن (آلمان)

فریدونی، فرشید (۲۰۰۷): فلسفه‌ی حقوق طبیعی و اسلام - نقدی بر گفتمان دینی پیرامون خردگرایی و حقوق بشر، در آرمان و اندیشه، جلد چهارم، برلین

فوکویاما، فرانسیس - گفنگو (۱۳۸۱): پایان تاریخ - پرده‌ی دوم، مترجم فرامرز رستمی، در اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۱۷۵ و ۱۷۶

میرفطروس، علی (۱۹۹۹): مقدمه‌ای در اسلام‌شناسی، جلد اول، چاپ دوازدهم، اسن (آلمان)